

# طوری که یک انسان فکر می‌کند

As A Man Thinketh

By James Allen

ترجمه واقتباس  
دکتور آشنا

# طوری که یک انسان فکر میکند

از(جیمزالن)

۱- سرآغاز

۲- پیشگفتار

۳- تفکروکرکتر

۴- تاثیرتغیربالای عوامل محیطی

۵- تاثیرتغیربالای صحت و جسم

۶- تفکر و منظور

۷- عامل تفکر در نیل به پیروزی

۸- رویاهای آرمانها

۹- آرامش و متانت

# چطور فکر می‌کنیم

از (جان دیوی)

ضرورت برای تربیة تفکر

وسیله وغاية تربیة ذهنی (روانی و منطقی) :

تحلیل تفکر

استنتاج سیستماتیک

قضاویت (تعبیر حقایق)

تفکر عینی و مجرد

تفکر تجربی و علمی

تربیة تفکر :

زبان و تربیة تفکر

استعمال زبان در سیستم آموزشی

مشاهده و معلومات در تربیت ذهن

یک نتیجه گیری عمومی

## سرآغاز

James Allen در طول حیاتش در لابلای طوفانهای خشن انقلاب صنعتی آواخر قرن ۱۹ در انگلستان، در جستجوی یک بیشة صلح و آرامش بود. والهایی که در اشت忿کرو تعمق درباره زندگی گرفت، وی یک سلسله نوشتگات عالی «طوری که یک انسان فکر می‌کند» که ممثل فلسفه خود است، به حیث یک رسالت مختصر ولی نیرومند بر تفکر مثبت به رشتة تحریر در آورد که هنوز برای خواننده الهام بخش است.

کشت و تربیه «باغ ذهنیت» یک هنر دوام دار وابدیست، در حالی که هر کدام ماباید خود باغبان خویش باشیم، تنها مامیتوانیم از خرد و برترنامه که به واسطه باغبان ماهر چون Allen پیشنهاد شده بهره برداری کنیم. وی می‌نویسد «هیچ چیز از جواری جرجواری، وهیچ چیز از بوتة زقوم جزر زقوم نمی‌روید، و می‌گوید «انسانهای این قانون را در جهان طبیعی میدانند و آن را به کار می‌برند، ولی کمتر مردم آن را در جهان ذهنی و اخلاقی درک کرده اند.»

در توسعه و جیزه که یک انسان از ته دل فکر می‌کند، فلهذا او چنین هست. Allen، یک سلسله فلسفه طبیعی را از تفکر و کرتراصحت، منظور، پیروزی، رویا و آرمان و بلآخره به آرامش عبور می‌کند.

«طوری که یک انسان فکر می‌کند» اثربود برای آنانی که در این جهان پر تلاطم و پیچیده در جستجوی خرد و آرامش آند نوشته شده است. چنانچه امین نویسید «تنها آدم خردمند، و تنها کسی که افکارش کنترول و تصفیه شده اند، بادها و طوفانهای روح را به خود رام می‌سازد.»

Lois Hill New York 1922

## پیشگفتار

این جلد کوچک (نتیجه تفکر عمیق و تجربه) به منظور یک رسالت جامع و منفصل درباره نیروی تفکر نیست. این یک نوشتة پیشنهادیست تاتشریحی، هدف ش تحریک مردان و زنان است تا حقیقتی را که «آنها خود سازنده خودشان اند» توسط افکاری که او شان انتخاب و تشویق می‌کنند درک و کشف نموده باشند.

این که ذهن خیاط ماهر هردو، یعنی لباس داخلی یا کرکترونیز لباس بیرونی یا محیطی است، و طوری که شاید از قبل آنها در جهالت ورنج دوخته شده باشند و اکنون شاید آنها در تنور و خوشی دوخته شوند.

James Allen

## تفکروکرکتريا شخصيت

وجيذه يي «طوري که يك انسان ازته دل فكرميکنداوچنин است» نه تنها در برگيرنده انسان به حيث يك کل است، بلکه چنان جامع است که به هر حالت و چگونگي حياتش ارتباط ميگيرد. يك انسان به معنى اصلی اش آن چي که او فكرميکند، کرکترش کاملاً حاصل جمع تمام افکارش ميباشد.

طوري که نبات از تخامش سرميزندوبدون آن هست شده نميتواند، به همین ترتيب هر عمل يك انسان از تخمهاي نهفته افکارش ناشي ميشود و بدون آنها ظاهر شده نميتواند. همین قاعده به اعمال بنفسه یا غيرعمدي و همچنان به اعمال عمدي، مساويانه قابل تطبيق است.

عمل شگوفه تفکراست، خوشی و رنج شمرآنست. لهذا انسان آن چي خودش کاشته ميوه شرين وتلخ آن را برميدارد. «اين اندiese ذهن ماست که مارا ساخته است، چيزی که هستيم توسط افکار ساخته شده و تشكيل يافته ماست. اگر ذهن انسان افکار شريردار چون عرادة درعقب گاوي بالايش رنج مياورده. اگر کسی در صفايي افکارش باقی بماند يقيناً خوشی چون سایه خودش اورادن بال ميکند.»

انسان يك محصول تکامل قانوني است، نه يك خلقت ساختگي و تصنعي. قانون علت و معلول در حيطة پوشيدة افکار چنان مطلق و بدون انحراف است طوري که درجهان قابل مشاهده واشياي مادي دیده ميشود. يك کرکترنجيب و خدامانند يك چيز مرحمت يا چانس نیست، بلکه نتیجه طبیعی مساعي دوامدار درست فکر کردن است، و نتیجه گرامي داشت آميزيش دوام داريا افکارنجيبانه است. يك کرکتر فرومایي و درنه خوبه واسطه عين پروسه، نتیجه پرورش دوام دار افکار پست ميباشد.

انسان به واسطه خودش ساخته ياشکسته ميشود. وي در کارخانه افکارش اسلحه يي رامي سازده به واسطه آن خود را بود ميکند، همچنان افزاري رامي سازده به واسطه آن برای خود قصرهاي بهشت، خوشی، نير وصلاح اعمار ميکند. بالانتخاب افکار درست و تطبيق واقعی آنها، انسان به فرشته کمال صعود ميکند، و باسوی استفاده واستعمال غلط افکار، به پاين ترين سطح جانور سقوط ميکند. در بين اين دو افراد، کرکترهايي به درجات مختلف قرار داشته که انسان ارياب و معمار آنهاست.

از همه حقايق مقبول راجع به روح که تاحال کشف و روشن گردیده اند، هيچ کدام از اين واقعیت نويده بخش و قابل اطمانتي که انسان قالب کننده کرکتر، و معمار و شكل دهنده حالت، محیط و سرنوشت ش مي باشد، باسمرت ترو مشر ترنيست. انسان يك موجود داراي قدرت، تعقل و محبت و حاکم بر افکارش بوده، که در هر حالت کليدان را بدست دارد، و وسائل تغيير و بازسازی اش در خودش موجود است، هر طوري که خواسته باشده واسطه آن خود را ميسازد.

انسان همیشه حتی در ضعیف ترین و متروک ترین حالت ارياب خودش است. امادر حالت ضعف و خفت ارياب احمقی است که از اداره خانواده خودش عاجز است. هرگاه بر غور و تعمق حالت ش بپردازد، و در جستجوی قانوني شود که موجود ش است، بر آن بنيان شده، در آن صورت او ب ارياب عاقل و خردمند مبدل ميشود، انرژي خود را عاقلانه سوق ميدهد، و افکار خود را به مسایل مضمون يار ميسازد. چنین است ارياب با شعور، و تنها انسان با کشف قوانين افکار در خودش به آن نايل مي آيد؛ که بکلي يك موضوع تطبيقي، خود تحليلي و تجربی ميباشد.

تنها با جستجو کاوش زياد ميتوان طلا وال ماس را بدست آورد، و اگر انسان به کاوش روحش عميقاً پردازد، ميتواند هر حقيقتي که به هستي وجودش ارتباط دارد در يابد. اگر افکار خود را موظبت، کنترول و تغيير دهد، و تاثيرات آنها را بالاي خودش و ديجران

وبالای زندگی و ماحولش دنبال کند، باتمرین و پیوشهن صبورانه، علت ونتیجه را ارتباط دهد، و باکاربردن هرتجربه اش، حتی درواقعات بسیارگذری روزمره، به حیث یک وسیله بی کسب خودشناسی که عبارت ازدانستن، خردورفت است، بدون تردید ثابت خواهدساخت که سازنده کرکتش، قالب کننده زندگیش، و اعمارکننده سرنوشتش میباشد. تنها وتنهادراین جهت قانون مطلق است که «جوینده یابنده است، و به کوبنده دری بازشنی است»، زیرا تنها با حوصله مندی، مشق وتمرين، و اصرار پیگیرمیتوان یک انسان به دروازه معبدانش داخل گردد.

## تأثیر تفکر بالای شرایط محیطی

ذهن یک انسان شاید به یک باغی شباهت داده شود، که شاید عاقلانه کشت و تربیه شود، یا گذاشت تاوحشی روید. در هردو صورت حتماً حاصلی خواهدداد. اگر تخم باشمرد آن کشت نشود، تخمهای فراوانی از گیاهان هرزه در آن خواهد ریخت و به تولید جنس خودداده خواهدداد.

طوری که یک باغبان زمینش رامیکارد، از گیاهان هرزه آن را حفظ میکند، گلهای میوه هایی که ضرورت دارد میرویاند. به عین ترتیب شایدیک انسان ذهنش را از افکار هرزه، بی شمرناخالص پاک نماید، و باز ر گلهای میوه های افکار خالص، شایسته مشمریه جهت کمال بپردازد. با پیروی از این پرسه، یک انسان زودی ایدر میابد که او باغبان روحش و کارگردان زندگیش میباشد. همچنان اوقانین تفکر را در خودش کشف، و بادقت بیشتر میداند که تاچی اندازه قوه های تفکر و عوامل ذهنی در تشکل کرکتش، در رویدادهای محیطی، و سرنوشتش فعالیت دارند.

طرز تفکر و کرکتیریکی اند. طوری که کرکتیرمیتواند تنها خود را از طریق محیط و شرایط محیطی آشکار و کشف سازد، شرایط محیطی زندگی یک انسان همواره با حالات درونی وی به صورت هماهنگ ارتباط دارد. این به معنی آن نیست که حالات بیرونی یک انسان در هر یک زمان معین دلیلی از کرکترکلی اوست، بلکه آن حالات بیرونی با بعضی عوامل افکار حیاتی در داخل خودش آن قدر روابط نزدیک دارند که برای زمانی در انکشاف وی لازمی میباشدند. هر انسان مطابق قانون هستیش چنان هست جایی که قرار دارد؛ افکاری که اعمار کرکتش کرده اورابه آنجا آورده است، و در نظم زندگیش کدام یک عنصر چانس وجود ندارد، بلکه همه نتیجه یک قانونی است که غلط بوده نمیتواند. این حقیقت در مورد آنهایی که احساس «ناهم آهنگی» با محیطش میکنند، عیناً در مورد آنهایی که با ماحول خود خوشنود راضی اند صدق میکند.

انسان به حیث یک موجود در حال پیشرفت و تکامل، چنان هست جایی که هست شایدیادگیرد که رشد کرده میتواند؛ و درس روحانی راطوری که هر ماحول برایش مهیا میسازد میآموزد، این میگذردو جای خود را به شرایط ماحول دیگری میدهد. انسان تازمانی که خود را مخلوق شرایط بیرونی فکر میکند، به واسطه حوادث بیرونی در قفس شده میباشد. اما وقتی که در میابد که او یک قدرت خلاق است و برخاک و تخمها نهفتة هستیش که از آن شرایط محیطی میروید حاکمیت داشته میتواند، در آن صورت ارباب راستین خودش میگردد.

هر کس که برای مدتی در کنترول خود را تزکیه نفس خود مشق و تمرين نموده باشد میداند که آن شرایط محیطی از افکار میروید. زیرا وی متوجه خواهد شد که تغییر در حالات محیطیش عیناً با تغییرات ذهنیش متناسب بوده است. همچنان این یک واقعیت است وقتی که یک شخص برای علاج نواقص کرکت خود جدیانه دست به کار میشود، او به سرعت ازین یک سلسله تغییرات میگذرد و به پیشرفت قابل ملاحظه بی نایل میشود.

روح به آن چی که مخفیانه پرورش میدهد، آن چی راکه دوست میدارد، همچنان از آن چی که میترس-جلب میشود، لهذا یابه سطح رفیع آرزوهای گرامی اش صعود میکند، ویابه سطح خواسته های ناپاک خودسقوط میکند، و شرایط محیطی وسائلی اندکه روح خودش آنها را می پذیرد.

هر تخمی که در فکر کاشته شده است یا گذاشت تادر ذهن بیافتدود آن جاری شده گیرد، حاصل خودش میدهد، زردی دیدر در عمل شکوفان میشود، و شمر فرست و ماحول خودش را به بارمی آرد. افکار خوب ثمر خوب و افکار بد شمر میدهد.

شرایط جهان بیرونی خود را در جهان داخلی تفکر شکل میدهد، هردو شرایط خوشایند و خوشایند خارجی، عواملی اندکه چگونگی نهایی فردا میسازد. انسان به حیث دروغ کشت خودش، ازرنج و سعادت هردو می آموزد.

یک شخص با پیروی از خواسته هایی درونی، آرزوها، افکاری که خودش میگذارد تابلاش مسلط باشند (یادپی خیالات هر زمان و ناپاک خود میروند) بر این راست جدوجهد عالی و نیرومند قدم میگذارد)، بالآخره به ثمر و تحقق دادن آنها در حالات بیرونی زندگی شیخ نایل میشود. قوانین رشد و تطابق در هر جا تحقق پذیراند.

یک شخص به واسطه اجبار قسمت ویا پیش آمد و تصادف به گداخانه یازندان نمی آید، بلکه به واسطه مسیر افکار پیست و خواسته های فرومایه به آن جا سرمیزند. ونه یک شخص با ذهن صاف، محض به واسطه کدام فشار قوه بیرونی، دفعه ای به جنایت سقوط میکند؛ افکار جنایی که از قبل به صورت مخفیانه در قلبش پرورش یافته بودند، هر آنی که فرست یافت قوه جمع شده آن آشکار میشود. ماحول انسان را نمیسازد، بلکه اورابه خودش نمایان میسازد. چنین شرایطی چون سقوط در بیدکاری و رنجهای ناشی از آن، نمیتوان جدا از تمایلات شریرو جود داشته باشند، یابدون پرورش دوام دار آرزو های پرهیزگاری به فضیلت و خوشی ارتقا نمود. لهذا، انسان به حیث ارباب و صاحب تفکر، سازنده خودش، شکل دهنده و بانی محیط ش میباشد. حتی روحی که به دنیا می آید، و در هر قدم زندگی شیخ آن ترکیباتی از شرایطی راجلب میکند که خودش نمایان میسازد، آنها انعکاساتی از صفاتی و ناصفاتی، توانایی و ناتوانی خودش میباشند.

انسانهای آن چی راکه آرزو دارند، بل آن چی که هستند جلب میکنند. هواهوس شان، تفنن و جاه طلبی شان در هر قدم خشی کرده میشوند، ولی افکار و خواسته های درونی آنها باغذاهای خودشان چه کشیف چه پاک، تغذیه میشوند. مشیت الهی که منظورهای ماراشکل میدهد در خود ما وجود دارد، فقط و فقط این خودمان هستیم. انسان تنها به واسطه خودش ولچک زده میشود؛ تفکر و عمل زندانیان سرنوشت اند، افکار پست زندانی میکنند، همچنان اذکار نجیب فرشته های آزادی بخش اند که آزاد میسازند. انسان نه آن چی که آرزو دارد و برايش دعامي کند، بل آن چی که مستحق است بدست میاردد. آرزو ها دعا هایش وقتی ارض او بیر آورده میشوند که با افکار و اعمالش هماهنگ گرددند.

در پرتواین حقیقت، پس معنی «مبازه علیه حوات میحيطی» چیست؟ این به معنی آن نیست که یک شخص در مقابل یک معلول بیرونی در طغيان دوامدار باشد، درحالی که علت آن راه میشه در دل خود پرورش و نگهداري کند. آن علت شاید شکل یک فسق شعوری یا یک ضعف غیر شعوری بگیرد؛ ولی علت آن هرچی باشد، به طور لجو جانه جدوجهد صاحب ش را به عقب می اندازد، بنابران چاره به کاردارد.

انسانها آرزو مند به بود شرایط بیرونی خود هستند، ولی برای بهبود خودشان بی میل اند؛ بنابران به آن منحصر میمانند. اگریک شخص از خود کشی خودداری نمی کند، پس هیچگاه در برآوردن منظوری که در دل دار بازنمی ایستد. این درباره چیزهای دینی و دنیوی نیز صدق میکند. حتی شخصی که یگانه منظورش کسب ثروت است، برای نیل به چنین هدف باید پیش از پیش آماده پرداخت قربانی باشد؛ پس آیا و برای تحقق بخشیدن یک زندگی نیرومند و باثبات چقدر باید آماده ایشان را بنشاند؟

به طور مثال، یک شخص فقیر و ذلیلی که بسیار مشتاق به بود ماحول ش، و آسایش خانه خود میباشد، در عین حال همواره

از کارشانه خالی میکند، و کارفرمای خود را فریب میدهد و آن رابه دلیلی که مزدش کافی نیست موجه میداند. چنین یک شخصی که از اصول ابتدایی و ساده بی رفاه و موقفيت واقعی آگاهی ندارد، نه تنها کاملاً شایستگی برآمدن از ذلت راندارد، بل که در واقعیت هنوز بیجا به دادن و تبارز افکار نامردانه، فریبنده و تنبیل، ذلت عمیق تری رابه خودش جلب میکند.

مثال دیگر، یک مرد شروعمندی که درنتیجه پرخوری قربانی یک بیماری درناک دوامدارشده است. وی به خاطر رهایی از آن حاضر بیهودگی است، اما حاضر بیهودگی اشتهای پرخوری اش نمی باشد. اولی خواهد در عین زمان از غذای غیرصحی لذت بردوهم صحت داشته باشد. چنین یک شخص به کلی سزاوار صحت نیست، زیرا و هنوز اصول اولی یک زندگی صحتمدن را نیامده است.

و باز هم مثالی از یک کارفرمای، که مقررات نادرست رابه خاطر جلوگیری از پرداخت مزد مقرر کاریگران اتخاذ میکند، تابه این وسیله به امید منفعت بیشتر معاش کاریگران خود را تنقیص دهد. چنین یک آدم شایسته موقفيت نیست. وقتی که وی خود را از نظر شهرت و ثروت و رشکسته میابد، رویدادهای ماحول را ملامت قرار میدهد، ولی نمیداند که تنها خودش بانی حالت خودش میباشد.

من این سه واقعه رامحض به خاطر توضیح این حقیقت که انسان عامل اصلی شرایط محیطی اش (ولویه صورت غیر شعوری) میباشد، معرفی داشتم. ولوم نظوریک شخص غایه خوب باشد، با تغییب افکار و خواهشاتی که با غاییه اش هم‌آهنگ نیست، مداوم از موقفيت نش نا می‌دمد می‌شود. چنین واقعات به صورت نامحدود، چندین برابر و گوناگون بوده میتوانند، که به توضیح ضرورت ندارد، چنانچه اگر خواننده تصمیم گیرد، میتواند تعامل قوانین تفکر را در ذهن وزندگی خودش سراغ کند، در غیر آن صرف حقایق بیرونی به حیث یک اساس منطقی شده نمیتواند.

گرچه حالات محیطی چنان پیچیده اند، تفکر چنان ریشه عمیق دارد، و شرایط خوشی در افراد مختلف چنان وسیع اند که حالت کلی روانی یک انسان (گرچه بخودش شاید معلوم باشد) توسط شخص دیگری صرف از صورت ظاهری زندگیش قضاؤت شده نمیتواند. یک شخص شاید در جهات معینی صادق باشد، با آن هم از محرومیت رنج کشد. یک شخص شاید در جهات معینی فریبکاری باشد، باز هم ثروتمند باشد. امانتی چه گیری که ورشکسته گی یک شخص خاص به خاطر صداقت، و خوبی خاص به خاطر عدم صداقت است، این یک قضاؤت سطحیست، که گویا آن شخص متقلب همیشه و به صورت کلی فاسد، و آن آدم صادق همیشه به صورت کلی باتقواست. در پرتویک دانش عمیق و تجربه وسیع تر چنین قضاؤت غلط برآمده است. شاید یک شخص متقلب بعضی فضایل قابل وصفی نسبت به آن شخص دیگر داشته باشد، و یافسق و فجور شخص صادق در آن شخص دیگر شاید وجود نداشته باشد. شخص صادق حاصل خوبی از کردار افکار خود را برمیدارد، و هم رنج و عذابی را که نتیجه فسق و فجور است بالای خود می‌آورد. شخص متقلب به عین ترتیب حاصل رنج و خوبی خود را خود می‌بردارد.

این عقیده که یکی به خاطر تقوایش رنج می کشد، البته به غرور خود بینی انسان خوش آینداست؛ اماتا که یک شخص هرفکر ناسالم، زننده و ناخالص را در ذهنش ریشه کن نسازد، و هرنوع لکه گناه را زروح خود نشود، میتوان در موقعی باشد که بداند و اظهار دارد که رنج چهارشنتی نتیجه خوبی است، نه به خاطرا و صاف خرابش؛ و هنوز راه درازی در پیش روی خود میداشتند باشد، تا دریابد که قانون بزرگی که در ذهن وزندگیش اندر کار است، مطلقاً بجا و نمیتوان که خیر را به شر، و شر را به خیر نسبت داد. کسی که چنین دانش دارد، و نظری بر جهالت و کوری گذشته خود بیافگند، او خواهد دانست که وزندگیش همیشه به درستی تنظیم یافته بود و هست. و تمام تجربیات گذشته اش، چه خوب چه بد، مساویانه نتیجه تکامل در عین حال عدم تکامل خودش بوده است.

ابداً فکار و کردار خوب نتایج خراب، و افکار و کردار خراب نتایج خوب به بارنمی آورد. به اصطلاح از جواری جز جواری و از قوم

جزرقوم نمی روید. انسانهاین قانون رادرجهان طبیعی میدانند، وآن را بکارمیبرند، ولی تعداد کم مردم آن رادرجهان ذهنی واخلاقی میدانند(گرچه عملکرد آن ساده ویدون تحریف است)، لهذا ایشان باآن تشریک مساعی نمیکنند. رنج کشیدن همیشه در بعضی جهت نتیجه تفکرغلط است. این نشانه آنست که فرد با خودش، با قانون هستی اش در ناهمآهنگی قراردارد. یگانه استفاده عالی از رنج کشیدن، پاکسازی و سوزاندن تمام آن چی که بیکاره و ناخالص اندمی باشد. رنج برای کسی که پاک است متوقف میشود. چنانچه با برداشتن کف روی طلادیگرلزومنی به سوختاندن آن باقی نمیماند، ویک انسان کاملاً خالص و تنویرشده نمیتوان رنج کشید.

شرایط محیطی که در آن یک انسان به رنج یا خوشی مواجه میشود نتیجه ناهمآهنگی و همآهنگی ذهن خودش میباشد. سعادت معیارت فکردرست است نه دارایی مادی؛ ذلت، معیارت فکرنا درست است نه ناداری مادی. یک شخص شاید منفورو شروتمند باشد، او شاید مسعود و غریب باشد. سعادت و شروت تنها وقتی با هم یکجا میشود که ثروت به صورت درست و معقول مورد استفاده قرار گیرد. و شخص غریب تنها وقتی به ذلت سقوط میکند که می پندردن نصیب بش به صورت غیرعادلانه بالایش تحمیل شده است.

محاجی و ولخرجی دواهراط ذلت اند، هردوی آنهای غیرطبیعی، و نتیجه اختلال ذهنی اند. تاکه یک شخص به صورت شایسته مشروط یا تربیه نگرددیک موجود خوشحال صحتمند و موفق بوده نمیتواند. خوشی، صحت، و موفقیت نتیجه یک تطابق همآهنگ داخل با خارج، و شخص با محیطش میباشد.

یک شخص صرف وقتی به آدمیت آغاز میکند که از غافان و ناله و ناسزاگفتمن دست بکشد، در عوض به جستجوی دلایل پوشیده بی که زندگیش را تنظیم میکنند پردازد. و به همان اندازه که وی ذهنش را به آن عامل تنظیم کننده و فق میدهد، او از ملامت کردن دیگران به حیث علت حالتش دست میکشد، و خودش را در افکار نیر و متدون جیب اعمار میسازد؛ و از نکوهش شرایط محیطی بازمی ایستد، ولی آنهای برای رشد سریعتر خود، و به حیث یک وسیله کشف قوه های پوشیده و امکانات داخلی خودش مورد استفاده قرار میدهد.

قانون، نه مغشوشتیت، اصل عمه درجهان است. عدالت نه بیعدالتی روح و محتوای زندگیست. نیکوکاری نه فساد قوءه محركه و شکل دهنده در حکومت معنوی جهان است. این انسان است که باید خود را راست کند تا جهان را راست یابد. و در این پروسه راست کردن، در خواهد یافت چنان که اوفکارش را در برابر اشیا و دیگر مردم تغییر میدهد، اشیا و دیگر مردم نیز در برابر او تغییر خواهد خورد.

این واقعیت در هر شخص قابل ثبوت است، اصلی که بادردن کاوی و خودشناسی سیستماتیک به آسانی قابل تشخیص است. یک شخص با تغییر بنیادی طرز تفکر، از تاثیر تغییر سریع آن بر شرایط مادی زندگیش متعجب خواهد شد. انسانها خیال میکنند که تفکر را میتوان مخفی نگهداشت، امام خفی نمی تواند؛ این به زودی در عادات، و عادات در حوادث ماحول متبلور میشوند؛ چنانچه افکار حیوانی، در عادتهای نشه بی و شهوانی و بخلافه در حوادث ماحول فقر و بیماری؛ افکارنا خالص از هر نوع آن در عادتهای ضعیف و مغشوش، و در نتیجه در ماحول تخریب کننده و خصم‌مانه؛ افکار ترس، شک و تردید در عادتهای ضعیف، نامردانه و دودلی و در نتیجه در حوادث و رشکستی، ناداری، و غلام صفتی؛ افکار عاطل، در عادات کثافت، فریبکاری در حوادث پلیدی و گدایی گری؛ افکار نفرت انگیز و ملامت کردن، به عادات متهم ساختن، و خشونت که بالنوبه در پیش‌آمد های آسیب واذیت؛ و افکار خود پسندی به عادتهای نفس پرستی و بخلافه کم و بیش در حوادث اندوه بار متابلور میشوند.

از طرف دیگر بال ترتیب افکار مقبول در عادتهای ترحم و شفقت، که بالنوبه در رویدادهای خوش مشربی و تابناک؛ و افکار تمیز در عادتهای اعتدال و کنترول نفسانی، که بالآخره در حوادث و ماحول آرامش و صلح آمیز؛ افکار شجاع، به خود به

تصمیم خودمتکی بودن در عادتهای مردانه، که در رویدادهای آمیز، فراوانی و آزادی؛ افکارفعال و جدی در عادات پاکیزه گی، ابتکار و مهارت، که در رویدادهای خوشایند؛ افکار لطیف و مشفقانه در عادتهای مهربانانه و نجیبانه، و در رویدادهای حفظ و بقا؛ افکار دوست داشتنی و متواضع در عادتهای خودگذری، که در حوادث محیطی موفقیت، و ثروت مندی واقعی مجسم می‌شوند.

تریبیت خاص تفکر به صورت پیگیرچی خوب چی خراب، بالای کرکتروحوادث بیرونی بی اثر بوده نمی‌تواند. یک شخص به صورت مستقیم محیط بیرونی خود را برگزیده نمی‌تواند، اما امیت‌تواند افکار خود را انتخاب کند، پس به صورت غیرمستقیم ویقینی محیط خود را شکل میدهد.

طبعیت، هر کس را در اراضی افکاری که وی بیشتر تغییب می‌شود کمک می‌کند، و فرستهای برایش عرضه خواهد شد تا افکار خوب و خراب، هر دو را به بسیار سرعت به سطح بکشاند. اورا بگذار تایک شخص از افکار گنهگاری اش دست کشد، و تمام جهان به سویش ملایم و آماده کمک خواهد شد. اورا بگذار تا افکار ضعیف و بیمارابه کنار گذارد، و فرستهای از هر دست خواهد جهید تا در تصمیم گیریهایش کمک کند؛ اورا به تشویق افکار خوبش بگذار، و هیچ تقدیر دشوار اورابه ذلت و خجالت خم نخواهد کرد.

جهان جام جهان نمای شماست، و ترکیبات رنگارنگی که در هر لحظه پیاپی به شمارانه می‌شوند، تصویرهای نفیسی انداز افکار همیشه متحرک شما.

«تو آن چی که خود تصمیم گیری خواهی بود؛ بگذار تا ورشکسته اراضی دروغینش را در کلمه بی ارزش (محیط) دریابد، ولی روح آزاده آن را به تم سخرمیگیرد. این آقای زمان، فاتح فضاست؛ این تصادف آن نیرنگ باز خودستار امیترساند، و به ماحول جبار فرمان میدهد تا ج و تختش رامیگیرد و به خود غلام می‌سازد. اراده انسان، این قوت نامرئی، زاده بی یک روح جاویدان، راهش را به سوی هر هدف حتی از بین دیوارهای سنگ خارابازمی‌کند، در تاخیرش بی صبری نه کن، ولی منتظر یاش و بدان؛ وقتی روح برخیزد و فرمان دهد، خداها آماده اند تا اطاعت کنند.»

## تأثیر تفکر بالای صحت و جسم

جسم در خدمت ذهن قرار دارد، جسم فعالیتهای ذهن را اطاعت می‌کند، خواه این فعالیتهای صورت عمدی انتخاب، یا به صورت خود به خودی ابراز داده شوند. بادستور افکار نامناسب، جسم بزودی در بیماری و فرسودگی فرومی‌رود. بادستور افکار مقبول و شاد، جسم بالباس شبایت و قشنگی ملیس می‌شود.

بیماری و صحتمندی، مانند رویدادهای محیطی در تفکر ریشه دارند. افکارناخوش خود را از طریق یک جسم بیمار نمایان خواهند ساخت. این دانسته شده که افکار ترسناک به مشابه گلوله یک شخص را به سرعت از بین می‌برد. به یقین که آنها هزارهای مردم را، ولوبایسرعت کمتر، به صورت مدام از بین برده می‌برند. آنها یعنی که در ترس بیماری بسرمی برند مردم می‌اند که به آن مصاب می‌گردند. تشویش بزودی تمام جسم را روح‌آت‌ضعیف نموده، و آن را به دخول بیماری بازمی‌گذارد. در حالی که افکار آلوده، ولواگر از نظر فزیکی قابل توجه هم نباشند، بزودی سیستم عصبی را خرد می‌سازد. افکار نیرومند، خالص و شاد، جسم را در نیرومندی و جذابیت رشد می‌دهد. جسم یک عضویت ظرفی و تغییرپذیر است که در مقابل افکار رواکنش نشان داده و متاثر می‌شود، و عادتهای تفکر بالای جسم نتایج خودش را، خوب یا خراب، به بار خواهد آورد. انسانهای ازمانی که افکار کثیف را انتشار میدهند، آنها همیشه خون آلوده و مسموم خواهند داشت. از قلب پاک یک حیات

پاکیزه و جسم پاکیزه بوجود می‌آید. از هن آلوهه یک زندگی آلوهه و یک جسم فاسدیه بارمی آید. تفکرسچشمۀ عمل، زندگی، و تظاهر است، با پاک کردن چشمۀ، همه اش پاک خواهد شد.

تغییر رژیم غذایی بدون تغییر افکار به یک شخص کمک نخواهد کرد. وقتی که یک شخص افکارش را پاک سازد، دیگر میلی به غذای آلوهه نمی‌داشته باشد.

افکار پاکیزه عادتهاي پاکیزه می‌سازد. به اصطلاح یک آدم (روحانی) که جانش رانمی‌شود، یک روحانی نیست. کسی که افکارش رانیرو مندو خالص ساخته است، ضرورت ندارد تا درباره مکروب نحس نگران باشد.

اگر خواهی جسمت را به حد کمال رسانی، مواطن ذهن خود باش. اگر خواهی جسمت را تجدید کنی، ذهن را آرایش ده. افکار عناد، حسادت، مایوسیت و دلسربدی، سلامتی و زیبایی جسم رامی رباشد. ترش رویی یک حادثه تصادفی نیست، بلکه به واسطه افکار ترش ساخته می‌شود. چین و چروکهایی که روی رامتاش را ساخته، به واسطه حماقت، اضطراب و غرور کشیده شده اند.

زنی پیره سال ندوشش ساله یی رامیشناسم که روی روشن و معصوم چون یک دختر جوان دارد، و مردمیانه سالی رامیشناسم که رویش با چروکهای ناموزون کشیده شده، آن یکی نتیجه مزاج مطبوع و تابناک، و آن دیگری نتیجه اضطراب و ناخوشنودیست.

طوری که بدون وزیدن هوای آزاد و روشنی آفتتاب یک مسکن مطبوع و سالم داشته نمی‌توانی. همچنان یک جسم نیرومندو سیمای تابناک، شادو آرام بدون دخول آزادانه افکار خوش، حسن نیت و متین توی ذهن بوده نمی‌تواند. در رویهای سالخورده چین و چروکهای اندکه یکی به واسطه همدردی؛ و آن دیگری به واسطه افکار نیرومندو خالص، و در دیگران به واسطه اشتیاق شدید نفسانی به وجود می‌آیند، که مسلمًا قابل تشخیص اند. برای آنها یی که به نیکوکاری زیسته اند، پیری چون آفتتاب نشست، آرام، صلح آمیزود لپذیراست. اخیراً فیلسوفی رابربرستر مرگش دیدم، وی که جزا سالهایش پیرنبود، چون زندگی آرامش دریک حالت صلح و صفات جان داد.

هیچ طبیبی مانند فکر بنشاش برای ازبین بردن بیماریهای جسمانی وجود ندارد. هیچ تسلی دهنده برای ازهم پاشیدن سایه های غم و اندوه با حسن نیت قابل مقایسه نیست. زیستن دوام دارد افکار بدبینی، بدگمانی و حسادت اسارت در زندانیست که خود ساخته است. ولی همه را خوب فکر کردن، با همه خوش و خندان بودن، باشکیبایی آموختن تاخوی را در همه بباید، چنین افکار متواضع مدخلهای بهشت اند؛ و صلح فراوانی را برای آنها یی که همه روزه در برابر هر مخلوق بالافکار صلح به سرمیبرند، به بار خواهد آورد.

## تفکر و منظور

تاریخی بین تفکر و منظور نباشد، کار عاقلانه یی انجام نمی‌گیرد. بی هدفی گناه است، اکثر افکار بی هدف چون قایقیست که بروی دریای زندگی آواره به شناگذاشته می‌شود. ویرای کسی که خواسته باشد تا قایق خود را از فاجعه و نابودی به دور راند، نباید به چنین شنایی بی هدف ادامه دهد.

آنها یی که کدام منظور اساسی در زندگی ندارند، به آسانی شکار پریشانیهای ناچیز، ترسها، رنجها، و احساس اسفناکی می‌شوند. همه اینها شانه های ضعف اند، که به حیث گناهان پلان شده عمدی (ولویاک مسیر متفاوت) به ورشکستگی، ناخوشی، و ضرر می‌انجامند، زیرا ضعف و ناتوانی در برابریک جهان باتکامل تدریجی قدرت مند، پایداری کرده نمی‌تواند. یک شخص باید منظور بحق و مشروع را در دل خویش درک کند و در برآوردن آن تصمیم گیرد. وی باید این منظور را نقطه

مرکزی افکارش قراردهد. شایداین یک شکل ایدیال معنوی رابه خودگیرد، یانظریه ماهیتش برای زمانی یک منظوردنیوی باشد، اما هرچه که هست، او باید پیگرانه قوه های فکری خود را بالای منظوری که برای خود تعیین کرده است متوجه کنند. اوبایداین منظور را یک وجیبۀ عالی خود ساخته، و خود را برای حصول آن وقف کند. و نگذارد تا افکارش در او هام، خیال پردازیها، و هوسهای زودگذر آواره گردد. این شاهراهی است به سوی کنترول نفس و مرکز واقعی تفکر. ولوکه در برآمدن منظور خود به کرات ناکام هم شود (چنانچه برای فایق آمدن برضعش یک چیز لازمیست)، نیرویی بازیافتۀ کرکتر مقیاس موقتی واقعی او خواهد بود. و این یک نقطه آغازنیوی را برای قدرت و پیروزی آینده خواهد ساخت.

آنها یی که برای درک منظور بزرگ آماده نیستند، باید افکارشان را بالای انجام دادن کارهای شایسته ولوکه ناچیزیه نظر آید متوجه کنند. تنها به این طریق میتوان که افکار جمع و متوجه گردد، عزم و انرژی انکشاف داده شود، در آن صورت هیچ چیز نیست که انجام شده نتواند.

ضعیفترین روح، بادانستن ضعف خودش، و باور کردن به این حقیقت که «نیرومندی راتنهای میتوان باسیعی و تمرین انکشاف داد»، دفعات برا عمال نفوذش آغاز خواهد کرد، و باسیعی بلیغ، حوصله مندی، و نیرومندی فزاینده و پیهم ازانکشاف کردن هرگز بازنخواهد ایستاد، و بالآخره به قوت یزدانی رشد خواهد کرد.

همان طور که جسم ضعیف میتواند به واسطه ورزش محتاطانه و حوصله مندی قوی گردد، افکار ضعیف نیز با مشق و تمرین مناسب قوی شده میتواند.

برای این که از بی هدفی و ضعف دست کشید، و به تفکر یا منظور آغاز ننمود، باید در دیف کسان نیرومندی قرار گرفت که شکست را صرف به حیث یکی از راههای رسیدن به کامیابی میدانند، و از تمام شرایط کار میگیرند، قویاً فکر میکنند، بی هراس سعی دارند، و ماهراهانه عمل میکنند.

شخصی که یکبار منظورش را درگ کرد، برای نیل به آن باید هناره مستقیمی را در پیش گیرد، نه به راست نه به چپ بینند. باید به شکه اوترس ها هرگز راه ندهد؛ چون آنها عنصر متملاشی کننده اند که خط مستقیم جدوجهد را درهم میشکند، آن را متعارف، بی اثربیهوده میسازد. افکارشک و ترس هرگز هیچ چیز را به انجام نمیرساند و خواهد رساند، و همیشه به ناکامی می انجامد. وقتی که شک و ترس به درون خزید، در آن صورت منظور، انرژی، نیروی انجام دادن، و تمام افکار نیرومند از حرکت بازمی ایستند.

توانستن یا تصمیم گیری از آگاهی به این حقیقت که «مامیتوانیم» میجهد. شک و ترس از دشمنان بزرگ آگاهی اند. و کسی که آنها را تشویق کند و از بین نبرد، در هر قدم خود را عقیم میسازد.

آن که شک و ترس را فتح کرده است، برشکست و ناکامی پیروز گشته است. هر فکر ش با نیرومندی با تمام مشکلات برخورد شجاعانه و عاقلانه مینماید و بر آنها فایق میشود. منظورهایش به موقع زرع، شگوفان و بارور میشوند که پیش از وقت به زمین نمی افتدند.

فکری که بدون هراس با منظور متحدد گردد به قوه خلاق درمی آید. کسی که این را بداند آماده است تابه یک چیز لند تر و قویتری، نسبت به یک دسته افکار متنزل مغض و احساسات نوسانی مبدل شود. کسی که به آن عمل کند، گرداننده شعوری و عاقلانه نیروهای ذهنی میگردد.

## عامل تفکردرنیل به پیروزی

تمام کامیابیها و ناکامیهای یک شخص تیجهٔ مستقیم افکار خودش میباشد. دریک جهان خوب منظم، ازدست دادن تعادل به معنی ویرانی کلیست، مسئولیت فردی بایدمطلق باشد. ضعف و نیرومندی یک شخص، صفا و انصافای آن تنها به خودش تعلق دارد نه به کسی دیگری؛ آنها به واسطهٔ خودش به بارآورده شده اند، نه به واسطهٔ کسی دیگری؛ فقط و فقط توسط خودش میتوان تغییر خورد، نه توسط کسی دیگری. حالت خودش نیاز خودش است، نه از کسی دیگری. غم و خوشی اش از درون خودش نومی میکند. طوری که فکر میکند، چنان هست؛ طوری که او به فکر کردنش ادامه میدهد، چنان باقی میماند.

یک شخص توانابه یک ناتوان کمک کرده نمیتواند، تا آن ناتوان حاضریه استمداد نگردد، و حتی سپس شخص ناتوان باید خودش را توافق کردد. و آن نیرویی را که در دیگران تمجید میکند باید خودش انکشاف دهد. به جز خودش هیچکس حالت اورا تغییر داده نمیتواند.

معمولًاً انسانها فکر میکنند و میگویند، «بسیاری انسانها برده گان اندبه خاطری که یکی ظالم است؛ باید ظالم را نفرین کنیم.» به هر حال، بعضیها میخواهند تاین قضاوت را معمکوس کنند و میگویند، «یک شخص ظالم است به خاطری که بسیاری برده اند؛ باید برده گان را نفرین کنیم.» حقیقت اینست که ظالم و مظلوم ناآگاهانه در بقای یک دیگر باهم همکاراند، ظاهرآباه یک دیگر رنج میرسانند، در حقیقت موجب رنج و عذاب خود میشوند. یک دانش کامل آن را تیجهٔ قانونی ضعف مظلوم و سوءاستعمال قدرت ظالم میداند؛ یک محبت کامل، آن را نجی که شامل هردو حالت است میبیند، وهیچ کدام را محکوم نمیکند. یک شفقت کامل هردو ظالم و مظلوم را درآخوش میگیرد.

هر کس که برناتوانی خویش غالب آمده است، و تمام افکار خود خواهی را از خود دور کرده است، نه به ظالم و نه به مظلوم تعلق دارد. او آزاد است.

یک شخص تنها به واسطهٔ بالابردن افکارش میتواند صعود کند، به پیروزی و موفقیت برسد. او تنها با انکار از بالابردن افکار خود در ضعف، پستی و ذلت باقی مانده میتواند.

قبل از این که یک انسان بتواند یک چیزی نایل آید، حتی در چیزهای دنیوی، اوباید افکار خود را از سطح خواهشات نفسانی افراطی غلام صفتی بالابرد. شاید او به خاطر موفقیت خود به هیچ صورت از تمام خواهشات نفسانی و خود خواهی خویش نگذرد، ولی اقلاییک قسمت آن باید قربانی شود. شخصی که تفکر اولی اش افطری و حیوانیست، نه به صورت روشن فکر و نه به صورت میتدیک پلانگداری کرده میتواند؛ اونمیتواند منابع پنهانی خود را باید دانکشاف دهد، و در انجام هر کارش ناکام میماند. نه مردانه واریه کنترول افکارش میپردازد، و نه در موقعی قرار دارد تا امورش را کنترول و مسئولیت‌های جدی اش را متنقبل شود، و نه شایستگی عمل مستقلانه دارد تا به تنها یی موضع گیری کند. ولی صرف بالافکاری که انتخاب میکند محدود باقی میماند.

بدون قربانی نه پیش رفتی، نه موفقیتی بوده میتواند، و موفقیت دنیوی یک انسان به مقیاسی خواهد بود که تاچه اندازه افکار حیوانی مغشوش خویش را قربانی میکند، و ذهن خود را در انکشاف پلاش، و تقویهٔ تصمیم گیری و اتکاب خودش متوجه میسازد. هر چند افکارش را بالا میبرد، او بیشتر مردانه وار، راستکار، پرهیزگار تر میشود، موفقیتش بزرگتر، با برکت تر و موفقیت‌هایش پایدار تر خواهد بود.

جهان به آدم حریص، متقلب، و نابکار مساعدت نمیکند، گرچه در ظاهر گاهی چنین معلوم میشود. جهان به آدم صادق،

بلندنظر، پرهیزگارکنک میکند. تمام آموزگاران بزرگ اعصارهمین چیزابه اشکال گوناگون اعلام داشته اند، و برای تحقق و درک این حقیقت یک شخص باید پیگیرانه به واسطه بالابردن افکارش خود را بیشتر و بیشتر نیکوکار و بافضلیت گرداشت. موفقیتهای عقلانی نتیجه افکاریست که وقف جستجوی دانش، یازیبایی و حقیقت در زندگی و طبیعت شده اند. چنین موفقیتهاگاهی با خودبینی و جاه طلبی شایدار تباطط داشته باشند، ولی آنها نتیجه مشخصات مذکور نیستند؛ آنها محصل طبیعی جدوجهد طولانی و پرزحمت، و نتیجه افکار خالص و متواضع میباشند.

موفقیتهای معنوی به کمال رسیدن آرزوهای مقدس اند. کسی که در تصویر افکار نجیب و عالی ثابت قدم زندگی میکند، و بر تمام آن افکاری که خالص و متواضع اند قایم باقی میماند، یقیناً چون آفتاب که به بالاترین نقطه آسمان و مهتاب به کاملترین قرص خود میرسد، وی نیز به نجیبترین و معقول ترین کرکتر مبدل، و به یک موقوف بالاعتبار و خجسته صعود خواهد نمود.

هر نوع موفقیت، نشان عالی جدوجهد، و تاج سرفکراست. یک شخص به واسطه کنترول بمنفس، تصمیم گیری، صفاتی، نیکوکاری، و فکر نیک هدایت شده صعود میکند. یک شخص با تفکر حیوانی، تن آسایی، آلوده، فاسد و مغشوش سقوط میکند.

یک شخص در دنیا شاید به موفقیت عالی نایل آید، و حتی در قلمرو معنوی به مقام رفیع برسد، ولی به واسطه افکارتکبر، خودخواهی و فساد که بروی مسلط میشوند، دوباره به ضعف و ذلت سقوط کند. پیروزیهایی که به واسطه تفکر درست بدست آمده، تنها به واسطه مواظبت آنها حفظ شده میتواند. بسیاری مردم وقتی که موفقیت شان یقینی گردیدار آن دست کشیده، بزودی دوباره به ناکامی سقوط میکنند.

تمام موفقیتها، چی در جهان تجارت، چی عقلانی یا معنوی، صریح‌آنتیجه تفکر هدایت شده اند، تابع عین قانون و عین روش یامتد میباشد؛ یگانه فرق در نیل به منظور است. کسب موفقیت کمتر قربانی کمتر، و آن که خواهان موفقیت بیشتر است قربانی بیشتر یاد پرداخت. نیل به عالی ترین هدف مستلزم بزرگترین قربانیست.

## رویاهای آرمانها

خيال پرستان ناجیان جهان اند. طوری که جهان مشهود و قابل رویت توسط علل نامرئی حفظ و دوام میشود، به همین ترتیب انسانها باتمام رنجها و خطاهای اکارهای پست و کشیف شان، به واسطه رویاهای مقبول خیال پرستان گوش نشین شان رشد داده شده اند. بشریت، خیال پرستان خود را فراموش کرده نمیتواند، و نمی گذارد تا آرمانهایی شان پژمرده وازیین روند، و آنها را خود دارد، روزی آنها به حیث واقعیت‌ها خواهند دید و خواهد نداشت.

کمپوزر، بت تراش، نقاش، شاعر، پیامبر، حکیم، تمام شان سازندگان دنیای دیگر و معماران بهشت اند. جهان به خاطر وجود آنها مقبول است. بدون آنها بشریت رنج برآزیین میرفت. کسی که یک رویایی مقبول و یک آرمان عالی را در دل می پروراند، روزی آن را تحقق خواهد داد. کولمبس رویایی یک جهان دیگر را در سرمی پرورانید، و آن را کشف کرد. کوپرنیکوس یک رویایی تعدد دنیاها و یک جهان و سیعی ترا را در سرمی پرورانید، و آن را نشان داد. (بودا) رویایی یک جهان روحانی زیبای بیداغ و آرامش کامل میدید، و در آن داخل شد.

رویای آرمانهایی خود را گرامی دار. سازو آهنگی که در دلت می‌جنبد، زیبایی که در ذهن ساخته میشود، دلپذیری که خالص ترین افکار را مزیین می‌سازد تقدیر کن. زیرا از آنها تمام شرایط دلپسند و ماحول بهشتی خواهد روید. اگر یه آنها صدق باقی بمانی، در نهایت جهانت اعمار خواهد شد.

طلبیدن بدست آوردن است، آرزوکردن نایل آمدن است. آیا پست ترین خواسته های انسان بایستی به کامل ترین حد ذات وارضایش رسید، ولی خالصترین آرزوهایش به خاطر فقدان مواظبت باید فاقه کشید؟ قانون چنین نیست. چنین یک حالت هیج گاه بوده نمیتواند، «طلب کن و به دست آر.»

رویاهای عالی رادرخواب دیده باش، و طوری که خوابش می بینی، چنان خواهی شد. رویای توعده از آن چیست که روزی خواهی بود؛ ایدیال توپیشگویی از آن چیست که بالآخره آشکارخواهی ساخت.

بزرگترین موفقیت دراول، ویرای مدتی یک رویابود. بلوط در جوزش خوابیده؛ و پرندۀ در تخمش انتظار میکشد؛ و در عالیترین رویای روح یک فرشته بی درحال جنبیدن از خواب است. رویاهای چون نبات جوانه های ازواقعتیها اند. شرایط محیطی تو شاید نامساعد باشد، ولی اگرایدیالی رادرک کنی و در برآوردن آن جدوجه‌نمایی آن شرایط برای دیرزمانی چنان نخواهد ماند. تو اگرمی جویی و نمی جنبی به آن نمیرسی.

اینجاست سرگذشت یک جوان غربت زده ورنجدیده بی که ساعتها درازی دریک کارخانه مغلوب و ناسالم؛ بدون مکتب، وفاقد تمام هنرهای فرهنگی محصور مانده است؛ ولی اورویایی چیزهای بهتری رامی بیند، اور فکر تعقل، تهذیب، زیبایی، و فیض است. اور باره انکشاف ذهنی، و شرایط مطلوب زندگی فکر میکند. رویایی یک آزادی و دیدوسعی فراگیرش میشود. ناراحتی اش وی را به عملی ترغیب میکنند تا تمام وقت اضافی وسائل و لواحق خود را برای انکشاف نیروها، و منابع پوشیده اش بکاراندازد. به بسیار زودی ذهنش چنان تغییر میخورد که کارخانه اورادیگر بیازداشته نمی تواند. و چنان با ذهنیتش ناهم‌آهنگ گشته است که چون لباسی از زندگیش بدزمیشود، و آن را برآشده فرستهای که با حیطه نیروهای در حال انکشافش وفق دارد، برای همیش ترک میگوید. سالهای بعد ماین نوجوان را چون یک مرد کاملاً رشدیافته می بینیم. ما اورا صاحب نیروهایی مسلم ذهنی که با نفوذ و قدرت نابرابر سراسری جهان برخورد میکند می‌باشیم. اوج لومسؤولیت‌های عظیم را در دست می‌گیرد، سخنرانی می‌کند، و عجبًا! که زندگی‌های تغییر می‌باشد. مردان وزنان به حرفاهاش علاقه می‌گیرند، و کرکترهای خود را دوباره شکل میدهند، واچون آفتاب به یک مرکز ثابت و درخشان در می‌آید که بدورش سرنوشت‌های بی حساب دور می‌خوردند. اورویای نوجوانی اش را تحقق بخشیده است. او بایدیالش یکی شده است.

توای خواننده نوجوان نیز، رویایی قلبیت (نه آرزوی بی ارزش) را تحقق خواهی داد، خواه این رویای پست، و یا مقبول باشد، و یا ترکیبی از هردو. زیرا تو مخفیانه به آن طرفی که از همه بی‌شتر علاقم‌منده‌ستی متمایل خواهی بود. نتایج افکارت به دستهایت گذاشته خواهد شد؛ آن چی می‌جویی خواهی یافت؛ نه زیاد، نه کم. یاد رمحیطی و لوه‌چه باشد می‌باشد و در آن باقی می‌مانی، یا با افکارت، بارویایت، ایدیالت از آن بر می‌خیزی. یا چنان خردخواهی شدچون خواهشات کنترول کننده تو؛ و چنان بزرگ خواهی شدچون آرزوی عمد است. به قول مقبول Stanton Kirkham Davis «تو شاید در حساب و کتاب داری خود باشی، و بزودی از دروازه بی قدم بیرون خواهی نهاد که تا حال برایت مانعه بی در راه ایدیالت معلوم می‌شود، هنوز با قلم عقب گشت، و بانگستان پرزنگت، خود را در پیش روی شنوندگانی خواهی یافت، و سپس در آن جاسیلی از آرزو های جاری خواهد شد. تو شاید اطرافی بچه گوسفندها را، و حیرت زده با دهن بازیه سویی شهر آواره خواهی بود، تحت رهنما می‌جسروا نه روحت به سوی کارگاه استادی برآ افتی، و بعد از این وقت او خواهد گفت، من از این بی‌شتر چیزی ندارم تا به تو بیادهم. و تو که حین راندن گوسفندان رویای چیزهای بزرگی رامی دیدی، حال خودت استاد شده بی. تو باید رنده واره را به زمین گذاری، تامسولیت بازسازی جهان را خود بدست گیری.»

انسانهای بی فکر، جا هل، و تنبیل تنها به نتایج ظاهری اشیامی بینند، نه به ماهیت خود اشیاطوری که هستند. گپ از طالع، از قسمت، و چانس میزندند. بادیدن یک شخص ثروتمند، آنها می‌گویند «قدر خوش طالع است!» بادیدن آن دیگری که عاقل است، فریاد می‌زندند که «قدر به او احسان عالی شده است!» و بادیدن کرکترو حانی و بانفوذ، می‌گویند «قدر چانس به

اویاری کرده است!» آنها نجها و ناکامیهای جدوجهدات داوطلبانه این اشخاص را برای کسب تجربه شان نادیده میگیرند؛ از قریانی ها و کوششها یی بیهراش شان، از یمان خل ناپذیرشان که برمشكلات ظاهری فایق شدنیست، که رویا قلبی شان تحقق بخشد نیستند، واقف نیستند. آنها به جزوشنی و خوشی که آن را «اقبال» مینامند، از تاریکی، وجگرخونی آگاهی ندارند. به جزه‌د خوشایندی که آن را «طالع» میگویند، منزل طولانی و دشوارانمی بینند. پرسه رانمیدانند، اما صرف نتیجه راحس میکنند و آن را «چانس» میگویند.

در همه امور انسانی مساعی و نتایج وجود دارند، قوت جدوجهد مقیاس نتیجه است، نه چانس. استعدادها، نیرومندیها، دارایی های مادی، عقلانی و معنوی ثمر جدوجهداند؛ آنها عبارت اند از فکار انجام یافته، منظورهای برآورده شده، رویاهای تحقق یافته. با رویایی که در ذهنیت تجلیل میکنی، وایدیایی که در قلب جلوس میدهی، همان طور زندگیست را عمارخواهی کرد، چنین خواهی بود.

## آرامش و متانت

آرامش ذهنی یکی از جواهر مقبول خرد است. این نتیجه سعی طولانی و صبورانه کنترول بر نفس است. وجود آن در یک شخص نشانه بی ازیختگی تجربه، و بیش از یک دانش معمولی قوانین و وظایف تفکر است.

یک شخص به مقیاسی که خود را به حیث یک موجود متفکر تکامل یافته می شناسد، آرام و متین میشود. زیرا چنین دانش، شناخت دیگر هارابه حیث نتیجه تفکر لازمی می‌سازد، و هر چند که وی یک درک درست را نکشاف دهد و روابط داخلی اشیار این بعلت و نتیجه روش نتیریند، او از نزد زدن، تشویش، واندوه بازمی ایستد، و با وقار، متین و آرام باقی میماند. آدم آرام آموخته است که چطور بر خود حاکم باشد، میداند که چطور خود را بادیگران سازش دهد. و دیگران به نوبه خود به قوت معنوی احترام میگذارند، و احساس میکنند تا از بیاموزن دویه اعتماد کنند. هر قدریک شخص آرام ترشده می‌رود، به همان اندازه موقیتیش، نفوذش، قدرتش برای خوبی بزرگتر میگردد. حتی سوداگر عادی در خواهد یافت که بالانکشاف دادن کنترول بر خود و باملایت، تجارتیش موفقتر میشود. زیرا مردم همیشه معامله را به کسی که سلوکش قویاً ملایم و متین است ترجیح خواهند داد.

شخص قوی و آرام همیشه محبوب و محترم است. او چون درخت سایه دارد بیابان خشک، یا صخره پناگاه در جین یک طوفان است «کی یک قلب آرام، یک خوش طبیعی، و حیات متوازن را دوست ندارد؟» برای آنها که دارای چنین صفات اند روز بارانی یا آفتایی، یا که چی تغییراتی واقع می‌شوند فرقی نمی‌کند، زیرا اشان همیشه شیرین، آرام و ساکت اند. آن وقار مطبوع کرکت که ما آن را آرامش مینامیم، آخرین درس کلتور، شکوفانی زندگی، و میوه روح است. چون خردگرانها، مرغوب تراز طلاست. تپ و تلاش محض برای کسب پول در برابر آرامش زندگی چقدری اهمیت و بی ارزش معلوم میشود، زندگی که در زیر امواج دریای حقیقت، ماورای دسترسی توفان‌هادر آرامش ابدی مسکون است.

«قدرت مردم را میدانیم که حیات شان را تلخ می‌سازند، آنها یی که همه آنچه شیرین و مقبول اند به واسطه مزاجهای انفلاتی بر بیاد میکنند، آنها یی که متانت کرکت را خراب و خون شان را فاسد می‌سازند. این یک سوالیست که آیات عدد از یاد مردم بنابرنداشتن کنترول بر خود، زندگی شان را تباہ نمیکنند و بخوبی خود آسیبی نمیرسانند. و مادر زندگی با چقدر مردم محدودی که خوب متوازن اند، دارای متانت مطبوع که صفت ممیزه کرکت تکامل یافته است برمیخوریم!»

بلی، بنی بشر بایه چنان کنترول ناشده به طغيان می‌آيند، با غصهٔ غيرقابل اداره آشوبگر، در اشتیش و شک

منفجرمیشوند. تنها آدم هوشیار و عاقل، تنها کسی که افکارش کنترول و تصفیه شده است، بادها و طوفانهای روح به وی اطاعت میکند. روحهای توفانی متلاطم، شمادره رجایی که باشید و تحت هر شرایطی که زندگی میکنید، این رابدان - در دریای زندگی جزایر کوچک مرحمت لبخند میزند، و ساحل آفتایی ایدیال شما به آمدن تان انتظار میکشد. دست خود را بالای جلوافکارت محکم نگهدار، در قایق روح فرمانداری غنوه است، به جزخواب کاری ندارد، بیدارش کن. به خود کنترول داشتن قوت است، راست فکر کردن مهارت، متانت قدرت است. به قلب بگو «آرام، خاموش باش!»

As A Man Thinketh

James Allen

1992 Barnes & Noble Books

نتیجه گیری:

طوری که یک انسان فکر میکند، به حیث یک رسالت کوچک حاوی مطلب عمدۀ میباشد که انسان سازنده خود است. این طرز تفکر است که شخصیت و کرکترانسان را میسازد، سلوک و گرایش وی را تعیین میکند، درنهایت ماحول و جهان بیرونی اش را سرو سامان میدهد. طرز تفکر مشخصات فردی و اجتماعی اندکه انسانهارا به حیث افراد و اجتماعات بخصوص از همدیگر متمایز میسازد. همان طورکه جسم بر مغز یعنی دستگاه تفکرتا شیرداد، طرز تفکر یا ذهنیت بر فعالیتهای مغز و جسم نیز اثر متقابل دارد. گرچه عملیّة تفکر و ظیفه فریوالوژیکی مغزاست، اما چگونگی تفکر به عوامل بیرونی (اجتماعی، کلتوری، اقتصادی، و سیاسی) ارتباط دارد. تلقینات والدین، عقاید حاکم بر جامعه، و کیفیت تعلیمی طرز تفکر او را شکل میدهد. چنین اثرات در ذهن طفل چون خالکوبی دائمی باقی میماند و جزء کرکترش میگردد. یعنی یک طفل دریک جهان از قبل ساخته شده به وجود می آید و در آن قالب میشود. تخمهای خوب و بد در ذهن یک شخص از آوان طفولیت پیش از پیش کاشته شده در آن ریشه گرفته و به شمررسیده اند. لهذا شکستن قالب و تصفیه گیاهان هر زه سوال اساسیست تا یک انسان خودش با غبان ذهن خود و حاکم سرنوشت خود شود. برای شکستن قالب ذهنیش انسان نیاز به سعی شعوری و ارادی دارد تا خود را جهان خود را بشناسد. باز هم سوال در اینجاست که دانش خود شناسی و جهان بینی به کی میسر بوده میتواند، در غیر آن چیزی باعث خواهد شد تا یک شخص به کسب چنین دانش اراده کند. آید را جهانی که مملو از تضادها، عقاید متناقض که صحنه های زنده خشونت، و عوام فربیهای لیدران سیاسی و مذهبی روند تاریخی و حوادث روزمره عصر ما گشته چطور میتوان در چنین یک جهان پرآشوب به قلب ساکت و آرام زندگی کرد. از نظر جیمز الن یک جواب پیشنهاد شده است، و آن اینکه هر کس اگر خواسته باشد با وجود همه عوامل ناگوار جهان بیرونی و تحت هر نوع شرایطی که به بار آمده است میتواند برجهان داخلی یعنی طرز تفکر خود کنترول داشته باشد. هیچ چیز نمیتواند تا اورا از نیت خوب، دلسوزی و شفقت در برابر همنوع خود، سادگی، صفاتی و جدان، منظورهای عالی اش بازدارد.

«نگارنده»

# چطور فکر میکنیم

«انسان یک حیوان متفکراست» که یک وصف بالخاصة انسان است. و پرسه فکر کردن در قدم اول به مغز سالم و وظایف نورمال آن مربوط است «فکر سالم در بدن سالم».

واژه اصطلاحی تفکر یعنی هرچیزی که در ذهن ماخته میکند، چیزی را که فکر می کنیم به نحوی از آن شی آگاهی داشته میباشیم. یا به چیزی که فکر میکنیم به صورت مستقیم آن رانمی بینیم، نه میشنویم، نه بو، و نه چشیده ایم. (صرف فکر ش میکنیم)

حالت دیگرفکردن آنست که محدود به عقایدی که مبنی بر بعضی شواهد دلایل باشد. در بعضی موارد اساساً برای پذیرفتن یک عقیده دلایلی که آن را تائید کند کمتر و یا هیچ جستجو نمیشود، چنین افکاریک شگوفائی احساس اند، هدف آنها بالا بدن عاطفه و احساسات میباشد. در موارد دیگر برای تائیدیک عقیده عمده دلایلی راجستجو و بررسی میکنیم، که آن راغور و تعمق گویند، و این یگانه تفکریست که ارزش واقعی آموزشی داشته و اصل موضوع چگونگی تفکرات تشکیل میدهد.

اثرات یک عقیده بالای دیگر عقاید و سلوک شاید آن قدر مهم باشد که انسانها مجبور شوند اساسات یاد لایل عقیده شان و نتایج منطقی آنها را مورد ارزیابی قرار دهند، یعنی بالایش غور کنند. زمانی انسانها فکر میکردند که زمین هموار و مسطح بود تا کلمبوس فکر کرد که زمین کروی است. مردم اندیشه قدیم را بنابرند اشتن انژی و یا جرات سوال کردند به حیث یک عقیده قبول شده دوام میدادند. اندیشه کلمبوس یک نتیجه گیری مدلل بود، چون وی بدون هراس نظر مروج وقت را بول نداشت. ارزیابی فعل، پیگیر و محتاطانه هر عقیده یادانش فرضی، در پرتو اساساتی که آن را تائید میکند، و نتیجه گیریهای متعاقب آن، تشکیل دهنده تفکر با تعمق میباشد.

در تفکر، قابلیت خاصی که به واسطه آن یک چیز دلالت به چیزی دیگری کند، و بنابران حقیقت تضمین شده بی یکی، مارابه باور کردن دیگری بکشاند، عامل مرکزی تمام تفکر دقیقانه یا عقلانی میباشد. یعنی اصلی که یک واقعیت یا حادثه مارابه عقیده چیزی دیگری رهنما میکند.

عناصر تعمق یاتا مل، در قدم اول عبارت اندازیک حالت حیرت، دودلی و شک؛ و یک اقدام پژوهش یا بررسی درجهت روشنی انداختن بیشتر برحقایق، به منظور تائید یا تردید عقیده اظهار شده میباشند. در قدم دوم برای حل یک مشکل، طرح کردن پلانیست تا از بعضی تیوریهایی که دلالت بر مخصوصات سوال مدنظر کند، در حل نظری شنیده شده یا فرضیه از آنها کار گرفت. تجارب گذشته، و دانش قبلی که اگر شخص به حالت مشابه آشنا بیشتر با آن به عین شکل برخورد کرده باشد، در آن صورت پیشنهاد مفیدی از آن به میان خواهد آمد. شواهد بیشتر، پیشنهاد از انکشاف میدهد که معقولیت و نامعقولیت آن آشکار خواهد شد. فرق بین تفکر خوب و خراب همین چیز است. آسانترین طریق، پذیرفتن هر پیشنهادیست که باور کردنی معلوم میشود و یا عیث ناراحتی ذهنی نگردد. تفکر هوشمندانه همیشه کم و بیش تکلیف آور است، چون عطالت فکری را برم میزند. خلاصه که تعمق به معنی به تاخیر انداختن قضاوت و بررسی بیشتریک فرضیه است، و این خود در دنگ است. خواهیم دید که عامل بسیار مهم در تربیة عادتهای خوب ذهنی به تاخیر انداختن نتیجه گری، و بکار بردن طرق مختلف پژوهش برای ردنظر اولیست. ادامه دادن به شک و پژوهش برای تفکر اساسیست.

## ضرورت برای تربیة تفکر:

سوالی که چقدر تفکر مهم است، جوابش بر ضرورت تربیة تفکر روشی خواهد داشت. عمیقانه فکر کردن یا تأمل یگانه طریقه میباشد که میتوان از واکنش آنی (هیجانی) محض، و بازعادت جاریه (معمول) رهایی یافت. موجودی که استعداد تفکر را ندارد تنها به واسطه غرایی زور غیت ذاتی تحریک میشود، آن راطبیعت کورکورانه اعمال حیوانی مینامیم. چنین موجود، عاقبت ونتیجه گیری عمل وسلوک خود را پیش بینی کرده نمیتواند.

یک موجود متفکر میتواند بر اساس حادث غیابی و آینده که از آنها به صورت غیر مستقیم آگاهی دارد طبق آن عمل میکند. مثلایک حیوان بدون تفکر حین وقوع بارش فوراً به غار خود میرود که یک عمل تحریک شده آنی غریزی میباشد. یک موجود متفکر بادرک واقعیتهای معین علایم بارش احتمالی را پیش بینی کرده، در پرتو آن پیش از پیش تدبیر خود را میگیرد. برای موجودی که فکر میکند اشیای معین ریکاردهای اندکه از گذشته ها حکایت میکند و فلاسفه آن را بنام زبان یا کتاب طبیعت یاد کرده است، چون فوسلیها که بیانگر تاریخ قدیم زمین است و از آینده آنها نیز پیش بینی میکند. طوری که از موقوف موجوده اجسام سماوی، میتوان خسوف و کسوف را پیشگویی نمود. تمام پیش بینیها، پلان گذاری، سنجش و محاسبه عاقلانه وابسته بر فهم و دانش است. انسان به واسطه تفکر خود نیز میتواند علایم و وسائل مصنوعی را نکشاف دهد تا پیش از پیش اورالزعاقب خطرناک و طرق جلوگیری آنها بخبر سازد. وصفی که بین انسان بدی و حیوان درنده؛ بین انسان متمند و انسان بدی فرق میگذارد. انسان بدی شاید از بعضی علایم برای پیش بینی خطر آینده کارگیرد، ولی انسان متمند آنها را میسازد، چنانچه تمام آلات مصنوعی به خاطر کشف و نشان دادن حادث پوشیده، غایب، و محتمل به صورت عمدی اختراع، اعمار، تعدیل و از آنها کار میگیرد.

این ارزش‌های مختلف قدرت تفکر شاید در گفته John Stuart Mill چنین خلاصه شود «استنتاج وظيفة بزرگ زندگیست، هر کس هر روز، هر ساعت و هر لحظه به دانستن حقایقی که مستقیماندیده اند، نه تنها به منظور ذخیره دانش، بلکه به خاطری که خود حقایق به منافع یا پیشه هایش مهم اند ضرورت دارند. وظيفة ماهرین مختلف چون قاضی، قوماندان نظامی، خلبان، طبیب وغیره فقط اینست تابروی شواهد قضاوت و مطابق آن عمل کنند. عمل خوب یا خراب آنها به قضاوت ونتیجه گیری درست یا غلط شان مربوط میباشد. استنتاج یگانه شغل یا وظيفة ذهن است که هرگز از مشغولیت آن بازنمی ایستد».

چنین یک وظيفة (استنتاج) باید برای ذهن قابل قبول وقناعت بخش باشد، و باید دریک ذهنی که لوس نشده است، در هر موقع مناسب به عمل آید. چون این یک وظيفة استنتاج است تابرا اساس شواهد، به صورت غیر مستقیم به یک عقیده رسید، وظيفة که میتواند به خطای درستی رود، لهذا به مراقبت و تربیت ضرورت دارد.

John Locke (1632-1704) اهمیت تفکر برای زندگی و ضرورت تربیة آن را چنین ارزیابی میکند «هیچ کس هرگز درباره هیچ چیز تصمیم نمیگیرد مگر بر اساس یک نظری که برای دلیل عملش کوک کند، هر چند استعداد فکری خود را بکاربرد، فهمش در پرتو معلومات خوب یا خراب به صورت دوام دارسوق داده میشود؛ و در پرتو آن، تمام نیروهای وظیفی اش درست یا غلط رهنمایی میشوند. معابد تصورات مقدس خودش دارند، مامی بینیم که چقدر بر قسم اعظم بشریت همیشه نفوذ داشته اند. امادر حقیقت اندیشه ها و تصورات در ذهن انسانها نیروهای نامرئی اند که به صورت پیگیرانه برآنها حکومت میکنند، و به طور عموم همه حاضریه اطاعت اینها اند. لهذا فوق العاده مهم است که باید از فهم و درک مواظبت زیاد بعمل آید، تا آن را در جستجوی دانش و در قضاوت ها به درستی به کار برد».

درحالی که قدرت تفکر مارالازقیدغیریزه، میل ورغبت ذاتی، وعادت جاریه آزادمیسازد، همچنان امکان وفرصت خطواشتباہ رانیزباخوددارد. قدرت تفکر مارالازحیوان درنده بالامی برد، ویا لازحیوانی که منحصریه غریزه ذاتی اش میباشدورشكسته ترمیسازد.

تمایلات به صورت دوامدار تنظیم بکاردارد. حالات عادی زندگی، چی طبیعی وچی اجتماعی، تایک حدی شرایط لازمی را برای تنظیم کردن وظایف نتیجه گیری مهیامیسازد. چون تفکر شایسته اثراتی برخوزندگی دارد، لهذا ضروریات زندگی، وشرایط اصلی اجتماعی باید به صورت درست درک شوند. امام مؤثثت این تربیة بادسپلین حدود معین دارد و خارج از آن مارا کومک نمیکند. وقتی که نتیجه گیری اثرات مستقیم و ارزشمند بالای مصنونیت، ورفاہ زندگی نداشته باشد، بپذیرفتن عقاید غلط ممانعتهای طبیعی وجودی نمیداشته باشد. شاید نتیجه گیریهایه واسطه یک حقیقت جزئی صرف به خاطر پیشنهادهای روشن و دلچسب به عمل آید؛ شایدیک تراکم بزرگ شواهد و معلومات بنابر مخالفت رواجها ریه جاریه نتواند تایک نتیجه گیری مناسبی را رائه کند.

یک شخص بدون تربیة فکری، یک ساده لوح بدویست که فرق بین نتیجه گیری واهی و معقول کرده نمیتواند، نه ذکارت طبیعی برای اشاعه غلط، ونه تجربه بزرگ ولی تربیه ناشده دربرابر عقاید غلط متراکم و تثبیت شده مانعه شده میتواند. عقاید غلط شایدیکی دیگری را تقویه کند، وحتی یک پارچه بزرگ ترو محاکمتری از تصویر غلط را بافد، و به همه خرافات ارزش داده شود، درحالی که به حوادث مهم طبیعی اعتمایی نه شود. تنهایات تنظیم سیستماتیک شرایطی که تحت آن مشاهدات صورت میگیرد و باید سلیمان شدید عادتها پذیرش نظریات، میتوان بین عقاید معقول و نامعقول تصمیم گرفت. استنتاج علمی به واسطه کدام بهبود در تیزی حواس جاگزین عادتها نتیجه گیری خرافاتی نمی شود، بلکه این نتیجه تنظیم حالاتی میباشد که تحت آن مشاهده و استنتاج صورت میگیرد.

عمل عمومی که ذهن را به طرف تفکر غلط میبرد، آنها را تحت عنوان تمثالها ( بت‌ها ) به چهارصنف جدانموده است: ۱- قبیله، وسوسه یا لغو اشدن به عقاید غلط، که ریشه آن در طبیعت انسان وجود دارد، ۲- بازار، عقایدی که از آمیزش ولسان بوجود می آیند، ۳- مغاره یا خلوتگاه، عقایدی که به خاطر عمل ویژه بی که مربوط به یک فرد بخصوص میباشند، ۴- تیاتر، عقایدی اندکه منشاء آنها در سبک یا جریان عمومی یک مرحله قرار دارد. از نظر ( لاک ) طرق مختلفی که در آنها تفکریه خطأ میروند: ۱- آنها یکی که به ندرت از دلیل ویرهان کار میگیرند، ولی مطابق به پیروی از دیگران، چون والدین، همسایه گان، ملاها و کسانی که به او شان عقیده دارند، فکر و عمل میکنند، و به خود حسمت بازجویی و فکر کردن نمیدهند. ۲- آنها یکی که عوض دلیل، تمایلات قوی خود را بکار میبرند، نه از استدلال خود کار میگیرند و نه به استدلال دیگران گوش میدهند، مگر که به مزاج، نفع یا پارتی خودشان برابر باشند. ۳- نوع سوم آنها یکی اندکه صمیمانه از تعقل پیروی میکنند، ولی آنها بایک قسم مردم گپ میزنند، یک قسم کتابهای میخوانند، یک قسم نظریات میشنوند. ارتباطات و مکاتبات با نویسندهای شناخته شده محدود دارند، ولی جسارت برآمدن به بحیره بزرگ دانش ندارند. انسانهایی که اصلاح دارای اجزای طبیعی مساوی اند، بالآخره به مخزن متفاوت دانش و حقیقت میرسند، به گفته لاک، « ازانجایی که تمام مغایر تهادریین شان، بنابر وسعت نظرهای مختلفی اندکه به فهم شان داده شده، تادر آن مرتب گردند، زیرا که جمع آوری معلومات و مجھز ساختن کله های شان بالاندیشه ها و نظریات و مشاهدات میباشند، تابر روی آن اذهان شان را بکار گمارند. »

درباره تاثیر اصول جزئی، لاک در جایی دیگر مینویسد « حرمتی که با این دکتورین توأم میگردد چنان بزرگ، و مرجع آنها بر همه مراجع دیگر چنان برتر است، که نه تنها گواهی دیگر مردم، بلکه مدرک عقلانی خود ما که اگر با این دستورات مستقر در تضاد باشد رد میگردد. هیچ چیز معمول تراز این نیست، تلقیناتی که از طرف والدین، پرستاران، یا کسان دور پیشش

درادهان وادرانک زودباوراطفال داخل میگردند، بالآخره درآنچابه واسطه آموزش ورسوم متتمادی چنان میخوب میشوند که کشیدن دوباره آنهاناممکن میگردد. زیرا انسانهای بالغ بعدازتعمق برنظیریات شان درمیابندکه این نوع نظریات درذهن شان چون خاطرات کهنۀ شان چنان قدیمی اندکه علت ومنشاء آن رافراموش کرده اند، وبرایشان به حیث یک حقیقت محترم وقدس بی چون وچرا درمی آیندکه قابل لمس وسوال نمیباشدند.»

نزدیک به آنها، مردم تنگ نظری اندکه برداشتهای شان دریک قالب ریخته، وصرف به اندازه یک فرضیه موردقبول ساخته میشوند. ازنظر(لاک) چنین مردم درحالی که ازواقعیتها وشواهد موجودانکارنمی کنند، ولی بنابر عقاید تشییت شده درذهن شان به آهه اقانع نمیشوند.

گروپ دیگر، مردمی اندباتمایلات شدید(آزمندی)، که اگریک طرف شان پول وطرف دیگر احتمالات زیاد منطقی قرارداده شوند، ذهن مادی پرست شان چون دیوارکلوخی در مقابل قوی ترین صدای طبل منطق مقاومت کرده طرف پول راخواهندگرفت.

بالآخره آنهایی که وابستگی به مرجع معتبر دیگران دارند، چون تسلیم شدن به نظریات معمول رفیقان یا حزب، همسایه یا مملکت، طریقه بی غلط دیگر تفکریست که مردم رانسبت به همه بیشتر درجهالت ویاعقاید غلط نگاه میدارند. علل عادتهای خراب ذهنی چنانی که اجتماعی اند ذاتی نیز میباشدند. هردو(بیکن) و(لاک) بنابر شواهدنشان داده اندکه منشأ عقیده غلط در تمایلات طبیعی فرد(چون نتیجه گیری عجلانه) قراردارد، شرایط اجتماعی آن را تحییک میکند. تعلیم نه تنها که فرد اراده مقابله تمایلات نادرست ذاتی ذهن خودش حفاظت میکند، بلکه درازیین بردن و ازنظرانداختن عقاید غلط و تعصباتی که قرنها مترکم شده اند نیز کمک میکند. وقتی که زندگی اجتماعی به صورت عموم معقولتر، بیشتر با عقاید منطقی مشبوع، وتوسط مرجع سخت گیر ورغبت کورکورانه ذاتی کمتر ودار شده باشد، شاید موسسات تعلیمی نسبت به امروز بیشتر مثبت و تعمیری گردد، زیرا آنها درهم آهنگی بانفوذ تربیتی و تعلیمی حاکم بر محیط اجتماعی، بالای عادتهای تفکر و عقیده یک فرد مؤثر واقع خواهد شد.

بکار بردن تفکریه معنی اصلیش استنتاج است که به واسطه آن یک چیز مارابه طرف ایدیا، واعتقاد بر چیز دیگری می برد. این جهشی است تمام اواری آن چی که به یقین دانسته و قبول کرده ایم گام برداریم. برداشتمن چنین گام به یک چیز نامعلوم، ایجاب میکنند تا دقت کافی به شرایطی که در آن جهش فکری صورت میگیرد مبدول داریم، تا احتمال خط برداشتن قدم غلط را کمتر و احتمال فرود آمدن(استنتاج) درست را بیشتر ساخته باشیم. ثبوت یک چیز به تجربه و آزمایش تعلق دارد. صحت بودن هیچ یک از استنتاج خاص تا آزمایش نه گردد مفید واقع نمیشود. آنچه مهم است که هر استنتاج بایدیک استنتاج آزموده باشد؛ یعنی ماباید بین عقایدی که برشواهد آزموده متکی اند و آنهایی که نیستند فرق گذاریم، وطبق آن باید ت تحت مواظیت ماننیجه گیری مورد قبول صورت گیرد.

درحالی که به جز تدریس مواد معلوماتی، وظیفه تعلیم این نیست تا هر قول و ادعه را ثابت سازد، وظیفه آن پرورش عادتهای موشروعمیقی اند تا عقاید آزموده را لازم نظریات و قیاسهای محض تفکیک کرده بتواند؛ تاصمیمانه با فکر باز و بانشاط استنتاجهای مدلل را ترجیح دهد؛ تمام تو دپوهش واستدلال که مختص به پرابلمهای مختلفی اند در عادتهای فرد جاگیرد. اگریک شخص دارای چنین سلوک و عادتهای بناشده، مهم نیست که چقدر از روی معلومات و مسموعات میداند، ولی ذهنایک تعلیم کرده نیست. ولی فاقد دسپلین مقدماتی ذهنیست. از آنجاکه این عادتهاییک و دیگر طبیعت نیستند؛ علاوه بر آن رویدادهای اتفاقی طبیعی و محیط اجتماعی کافی نیستند اکتساب آنها را لازمی گرداند، این وظیفه اصلی تعلیم است تا شرایطی را که برای پرورش و تربیة آنها لازمیست مهیا سازد. احداث این عادتهای بارت از پرورش ذهن است.

بنابر اهمیت بزرگ تفکر برای زندگی، کنترول آن را به واسطه تعلیم و تربیه لازمی میسازد، چون تمايل طبیعی آن به

گمراهی و به خاطرتاثیرات موجود اجتماعی در شکل دادن عادتهای تفکر منجر به عقاید غلط و ناقص می‌شوند. گرچه تربیه باید براساس تمایلات طبیعی باشد، — به عبارت دیگر، باید نقطه انحرافش را در آنها دریابد.

کسی که اصلاح‌بدون تربیه نتواند فکر کند هرگز به فکر کردن تربیه نه خواهد شد. یکی شاید خوب فکر کردن را بیاموزد، ولی فکر نکند. لهذا تربیه باید نیروهای طبیعی قبلی و خودبخودی تفکر را به صورت مناسب در شخص تحریک و رهنمایی کند.

حس کنجکاوی یکی از عوامل مهم تفکر است. طوری که جسم سالم در پی تغذیه است، یک ذهن کنجکاو همیشه بیدار و درستجوی مواد برای فکر کردن است. کنجکاوی یگانه ضامن کسب حقایق اولیست که باید اساس نتیجه گیری را تشکیل دهد. کنجکاوی در اطفال حتی در حیوانات که جزء فعالیتهای وظایف جسمانی شان می‌باشد وجود دارد، فعالیتهای دوام دار کاوش و آزمایش در اطفال خورد که به مشکل آنها را عقلانی گفت، بانداشت آنها باز هم فعالیتهای عقلانی ضعیف و متناوب بنابر قدردان مواد برای فعالیتشان خواهد داشت.

کنجکاوی در یک طفل تحت نفوذ تحریکات اجتماعی انکشاف می‌کند، تجسس برای یافتن روابط فزیکی و اجتماعی، و به معضلات جهانی که در آن زندگی می‌کند می‌پردازد، حتی کنجکاوی برای درک حقایقی که ماورای حواس مالند، در نظرفراز کنجکاوی عقلانی مانهفته است. به این ترتیب کنجکاوی از سطح عضوی و اجتماعی بالارفته و عقلانی می‌شود. اگر قوهای نطفوی کنجکاوی پرورش و مورده استعمال قرار نگیرد بلآخره از بین رفته و ضایع می‌شوند. بعضی‌ها آن را به خاطری تفاوتی یابی توجهی از دست میدهند، ولی بسیاری به خاطرهایی از این شریرو مزاحم خود را در قفس عقاید جزئی دینی محصور می‌سازند. و بعضی‌ها با کارهای عادی چنان مشغول می‌باشند که به حقایق و پرایل همای نوفرست دسترسی نمیداشته باشند. و در بعضی‌ها کنجکاوی به شغل و حرفه شخصی شان منحصر باقی می‌ماند. به ارتباط کنجکاوی، معلم نسبت به یادداهن باید بیشتر یادگرفتن را بداند، و جرقه مقدس حیرت و کنجکاوی را که از قبل برافروخته است، مشتعل نگاه دارند. مشکل وی اینست تا زروحیه باز جویی حرast کند، نگذار دتال از حد زیاد متهمیج، یا زجریان عادی خشک و بی روح، و یا آموزش عقاید جزئی متحجر شود، یا بچیزهای ناچیز و مبتذل متلاشی شود.

نظرها، ایدیاهات و عقاید، ولو که بخواهیم آن را توقف دهیم جریان میداشته باشد، عملیه فکر کردن همیشه در مواجهه دارد. عملیه اظهار عقیده در اشخاص مختلف، ابعاد ایجابه های متنوع دارد. این ابعاد عبارت اند از آسان یا سریع، وسیع یا متنوع، عمیق یا پیگیر. شخصی را کور مغز می‌گوییم که نظر را شده را به صورت پاسیف می‌گیرد و چیزی را و پس نمیدهد، چنین ذهن احتمل برای تحریک شدن تنبه قویتری به کار دارد. ولی شخص ذکری آن را دوباره انعکاس میدهد. ذهن زیرک تیز هوش است، در تعبیر و پیامدهای نظر را شده زیر کانه واکنش نشان میدهد. که البته کودنی شاگردان مکتب از نظر مضامین مختلف، و متدوهای متفاوت فرق می‌کند. به جزء عیوبیت فزیکی یا بیماری، کندی و کودنی همه جانبه ذهنی نسبت آن دارد است.

در حالی که فکریک شخص عمیق، و از آن دیگری سطحی می‌باشد. یکی به ریشه موضوع می‌پردازد، و دیگری به بخش‌های بسیار سطحی آن تماس خفیف می‌گیرد. بعض آنها خیر در واکنش و تعمق در برابر سوالی باهم ارتباط نزدیک دارند. برای این که تصورات راه‌پیمایانه ایجادهای قابل توجه ترجمه نمود، زمان کار دارد. تاخیر در واکنش برخورد موثر در برابریک مسأله است، در حالی که به عمق مشکل پرداختن کیفیت تفکر را معین می‌سازد. بنابر ارزیابی زندگی مردان وزنانی که در دوره مکتب کند ذهن شناخته شده اند، و در حیات بلوغیت موفق بوده اند، به خاطریست که استعدادشان درجهت خاصی در کودکی خوب شناخته نشده بود. معلم باید بداند که فکر کردن یک ملکه مجرد غیرقابل تغییر نیست و نه بعضی کسان ذات آن اعلی است، که قدرت سحرآمیزی برای تربیه ملکه تفکر داشته باشند.

ضرورت تفکرتاییک کاری را ماورای فکر کردن انجام دادنیرو مند تراز فکر کردن به خاطر خود تفکراست. تمام مردم در شروع،

واکثیریت مردم احتمالاً در تمام زندگی شان به تنظیم تفکرازطريق تنظیم کردن عمل شان نایل میشوند. معمولاً، دانش، عقاید، وعادتهای آزمایش ورسیدن به نتیجه گریهادرکلانها، مطابق پیشه، مسلک، شغل شان تنظیم میگرددند. مشاهدات به ارتباط کارشان دقیق ومحضراند. معلومات مربوط به آن تنها جمع وانباسته نمیشوند؛ بلکه صنفبندی ومجددآبه اجزای فرعی جدامیشوند تا حسب ضرورت قابل استفاده قرارگیرند. بنابران نتیجه گریهای شان نه در اثرانگیزه تفکرواندیشه اند، بلکه به خاطرانجام وظایف حرفوی شان به عمل میآیند. حمایت از چنین طرزتفکرتربیه شده در کلانهادرتربیة مناسب عقلانی نوجوانان ناچیزشمرده نمیشود. فرق درین فعالیتهای متشکل خوردسانان وکلانهادرفعالیتهای تعلیمی بایدرنظرگرفته شود. اول، موقیت بیرونی که نتیجه فعالیت است، برای یک شخص کلان نسبت به یک طفل بیشتریک ضرورت عاجل است که دسپلین موثرترذهن رایجاب میکند. دوم، اهداف فعالیت یک شخص کلان نسبت به فعالیت یک طفل بیشترخصی اند. انتخاب فعالیت اطفال وتنظیم دادن آن به جهت مناسب که اکثرآتابع شرایط محیطیست نسبت به کلانهایک مسئله خیلی مشکلتراست. درحالی که موقف اجتماعی کلانهاتشبیت شده است. لهذا فرست برای انتخاب فعالیتهای تعلیمی درزندگی یک طفل نسبت به یک شخص کلان بی حدبزرگتراست. نزدادطفال، مسئله وفرست انتخاب شیوه های دوام دارومنظم درباره شغلی که آنها را برای فعالیتهای مهم زندگی آینده شان آماده میسازد، از نظرنفوذوتشكل عادتهای تفکرشان اهمیت بسزای دارد.

مسائلی که در شناخت وتنظیم اشکال فعالیت درنظرگرفته میشوند، عبارت انداز: ۱- آنهایی که مطبوع وقابل پذیرش اند، در مرحله نارس یا خام نموی طفل به آسانی قابل تطبیق اند. ۲- آنهایی که برای آمادگی مسؤولیتهای اجتماعی حیات بلوغیت شان نویدبخش اند. ۳- آنهایی که در عین زمان، نفوذ فوق العاده در تشكل عادتهای مشاهده زیرکانه واستنتاج پی درپی دارند. طوری که کنجدکاوی به کسب ماهیت تفکر، پیشنهاد به انعطاف پذیری وقدرت تفکرمربوط است، لهذا تنظیم کردن فعالیتهاکه به ذات خود در اول عقلانی نیستند، به تشكل عقلانی تسلسل مربوط میشود. شرایط مکتب وتریه تفکر، اگرتفکریک وظیفة مشخص ذهنی مجزاً از مشاهده، حافظه، تخیل وقضاوتهای اشخاص واشیاباشد، پس باید با تمرينات خاصی که به این منظور طرح شده تربیه شود. شرایط مناسب مطابق نیازمندیهای فرد برای بهبود مشاهده، پیشنهاد وپژوهش مهیا شود. ماتاثیرات محیط مکتب راذیلاگرگوب بندی میکنیم: ۱- عادتهای اسلوک ذهنی کسانی که با طفل در تماس اند. ۲- مضامینی که درس داده میشوند. ۳- اهداف و آرمانهای تعلیمی متداول یامعاصر.

بنابر طبیعت تقليیدی انسان، میتوان تصور کرد که نفوذ عادتهای ذهنی دیگران بالای تربیه طفل چقدر عمیق است. شاید بهترین کوشش‌های شعوری یک معلم بیشتر توسط نفوذ کرکترو خصوصیات شخصی که خودش از آن آکاهی ندارد بی اثر ساخته شود؛ سرمشق نسبت به دستورالعمل موثرتر است.

نفوذ کیفیت و ماهیت دروس بالای تربیه ذهنی وعادتهای تفکر چنین ارزیابی میشود: یکی، مضامینی که خاستاشامل کسب مهارت‌های عملی واجرایی اند، چون خواندن، نوشتن، رسمی و موزیک، خطرآن که میخانیکی میشوند و فعالیتهای عقلانی رامحدود میسازد. دوم، آنهایی که اصلابه منظور کسب دانش معلوماتی اند، چون جغرافیه و تاریخ. سوم، مضامینی که از نظر انبویه معلومات و مهارت عملی اهمیت کمتر دارند، ولی به تفکر مجرد، و به استدلال مرغوب اند، چون ریاضی، گرامر رسمی. چنین مطالعات منطقی خطر تجربه دفعالیتهای عقلانی از امور عادی زندگی دارد.

درباره دانش معلوماتی باید گفت، چون فرق بین معلومات و خردکنه است، باید همیشه دوباره تعریف شود. معلومات دانشی است که صرف کسب و اندوخته میشود. خرد دانشی است که در رهنمونی نیروهابرای بهترزیستن بکاربرده میشود. معلومات، صرف به حیث معلومات، دلالت به تربیه خاص ظرفیت عقلانی نمیکند. خرد عالی ترین شمرپرورش ذهنی

و فکری است. در مکتب ابیوهی از معلومات همیشه گرایش فرازایده آل خردیا فضای خوب دارد. چون جغرافیه، تالاژ شاگردیک دایرة المعارف معلومات بیهوده بسازد. البته تفکر دریک خلاه بوده نمیتواند؛ نظریات و نتیجه گیری هابه حیث حقیقت امر تنها بر اساس معلومات صورت گرفته میتوانند. اما فرقش در این است که آیا کسب معلومات خودش به حیث یک هدف بکاربرده میشود، یا یک جزاصلی پرورش فکری ساخته میشود. اگر از معلومات اندوخته شده در شناخت و حل پر اblemها کارگرفته نشود ارزش خرد را ندارد. یگانه معلوماتی که در نتیجه تفکر حاصل شده باشد مورد استعمال منطقی قرار گرفته میتواند.

نفوذ اهداف وایده آل متداول بالای تربیة تفکر، شاید ما گرایش‌های معینی را تشخیص کنیم، چون قضاوت کردن تعلیم از نقطه نظر نتایج بیرونی، به عوض انکشاف سلوک و عادتهاش شخصی. ایده آل تولید، برخلاف پرسه ذهنی که به واسطه آن تولید به دست می‌آید، خود را در هردوینی دسپلین آموزشی و اخلاقی نشان میدهد.

در آموزش، معیار بیرونی در اهمیت دادن جواب صحیح خود را آشکار می‌سازد. به عوضی که معلمین توجه خود را بالای تربیة ذهنی شاگردان متمرکز سازند، هیچ چیز دیگر شاید مهلهک ترازاین نباشد که فکر شود اولین کار شاگردان از بزرگ‌ردن صحیح دروس شان است. تازمانی که هدف آموزش چنین باشد، تربیة ذهن ضمنی و به حیث درجه دوم قرار خواهد داشت. تعلیمی که بهبود سلوک عقلانی و متود شاگردان را به حیث معیار قرار میدهد، برای تربیت ذهنی به آمادگی جدیانه بیشتر ضرورت دارد. به ارتباط سلوک، ایده آل بیرونی نیز بالای سلوک فوق العاده نفوذ دارد. پیروی از اعمال، مقررات و دستورات، انجام دادن آنها به خاطری که اکثر آمیختانیکی و معیاریست آسان است. وظیفه کنونی ماین نیست که بگویی تاچی حد آموزش دگمی، یا چسپیدن به رسم و رواج، به عقاید، دستورات یک رهبر اجتماعی در تربیت اخلاقی باید توسعه یابد؛ اما از آن جا که مسائل سلوک از عمييق ترین و معمول ترین همه مسائل زندگی اند، مطابق برخورده با آنها نفوذش به هر سلوک ذهنی، حتی آنها بی‌کاری که جزئی ترین علاقه مستقیم یا شعوری بالاخلاق ندارند گسترش می‌آید. در حقیقت عميقترين سطح گرایش ذهنی هر شخص از طریق برخورده با مسائل سلوک تشییت می‌گردد. اگر وظیفه تفکر، پژوهش و تعمق جدی، در برخورده آنها به یک حداقل تنقیص داده شود، معقول نیست تا از عادتهاش تفکرات نظریه ای برداشت کنمتر مهم نفوذ بزرگ داشت باشد. از سوی دیگر، عادتهاش باز جویی فعلانه و بررسی محتاطانه پر اblemهاش حیاتی و مهم سلوک، بهترین تضمینیست که ساختار عمومی ذهن معقول خواهد بود.

## وسیله و غایه تربیة ذهنی (روانی و منطقی) :

ارتباط منطق به منظور تربیة ذهنی، به مفهوم عام آن، هر تفکری که به یک نتیجه بیانجامد منطقی است، ولو آن نتیجه گیری موجه یاغلط، به عبارت دیگر منطقی یا غیر منطقی باشد. کلمه منطقی مترادف با تفکر بسیار دقیقانه و محتاطانه می‌باشد. تفکر باملاحظه عین معنی دقت، سنجیدن، وزن کردن را فاade می‌کند که نامهای نزدیک به آن موشگانی، آزمایش، رسیدگی و بازرسی یعنی بینش نزدیک و محتاطانه است. فکر کردن یعنی ارتباط دادن اشیابه یک دیگر است.

ضرورت به استدلال نیست تا خاطرنشان ساخت که مرتبی علاقه مندبه منطق به مفهوم عملی و حیاتی آن باشد. شاید ضرورت استدلال در این باشد تا نشان داده شود که هدف عقلانی تعلیم چون اعماد عادتهاش تفکر دقیقانه، محتاطانه وزیر کانه (که بالاخلاقیات فرق دارد) به این مفهوم کاملاً منطقیست. مشکل عمدۀ در راه شناخت این اصل، یک تصور غلط رابطه بین تمایلات روانی یک فرد و موقفيت‌های منطقی است. اگر فرض شود که اینها ذاتاً بایک دیگر هیچ ارتباطی ندارند که اغلب چنین است، پس تربیة منطقی ناگزیریه حیث یک چیز خارجی پنداشته خواهد شد، که از خارج باید پیوند گردد، در آن

صورت منظور تعلیم را با انکشاف نیروی منطقی یکی دانستن بی معنی خواهد بود. در برآر این اندیشه که سایکالوژی افراد با متودها و نتایج منطقی روابط ذاتی ندارد، دو مکتب تیوری تعلیمی وجود دارد: ازنظریک مکتب، اصل تمایل طبیعی یا ذاتی را اساسی دانسته و به پرورش عقلانی امتیاز کمتر میدهد. شعارهای آن آزادی، ابراز خودی، فردیت، خودبه خودی، تظاهر، علاقمندی، آشکارشدن به صورت طبیعی وغیره میباشند، که تاکید بر گرایش و فعالیت فردی میکند، برمودارسی، یامضمون سازمان یافته کمراهیت می گذارد، و متود رابه مفهوم شیوه های مختلفی میداند که برای تحریک و برانگیختن ورشد طبیعی استعدادهای ذاتی افراد به کار میروند.

مکتب دیگر از ش منطقی را عالی میشمارد، ولی تصور می کند که تمایل طبیعی افراد به موفقیت منطقی، بی میل یا اقلابی تفاوت میباشد. این مکتب اتکابر مطالب مضامین، و مسودرسی دارد. پس از متود شیوه هایی کار میگیرد تا به واسطه آنها این خصوصیات شایدریک ذهنی که ذاتاً در مقابل آنها مخالف و بی میل است داخل گردد. لهذا شعارهای آن دسپلین، آموزش، خودداری، سعی ارادی و شعوری میباشند. از این نقطه نظر مطالعات نسبت به گرایشها و عادتها، متضمن عامل منطقی در تعلیم میباشند.

### تحلیل تفکر:

پروسه تفکر در هر واقعه، پنج مرحله منطقی مشخص را می پیماید: اول یک مشکل محسوس، دوم موقعیت و تعریف آن، سوم پیشنهاد حل احتمالی آن، چهارم انکشاف پیشنهاد مورد نظریه واسطه استدلال، پنجم ادامه بیشتر مشاهده و آزمایش که به قبول یار آن میانجامد، استنتاجی که آن را باوریار ننمود. مشاهده هم در شروع وهم در آخر پرسه وجود دارد. در شروع آن تاماً هیئت مشکل مورد نظر را به صورت دقیق تعیین کند، و در آخر تا ارزش بعضی نتیجه گیری فرضی را مورد آزمایش قرار دهد. و درین دونهایت مشاهده، وجوهات مشخص ذهنی تمام سایکل تفکر را میابیم، چون استنتاج، ارائه یا پیشنهادیک توضیح یا حل، واستدلال یا انکشاف دلایل فرضیه که برای اثبات آن مستلزم بعضی مشاهده تجربیست. وقتی آزمایش مشمر بوده میتواند که براساس اندیشه منطقی انکشاف یافته باشد. ذهن با دسپلین یا تربیه شده منطقی که هدف پروسه آموزشیست، تاذهن قابلیت قضاوت آن را داشته باشد که تاچی حذر کدام این قدم ها، در هر حالت خاص نظریه اهمیت و مفهوم آن باید براحته شوند. با هر واقعه نظریه حالت و براساس اهمیت و مفهوم وقوع آن باید بخورد شود. چنانچه یکی را ز حد زیاد مهم و دیگری را بسیار ناچیز دانستن حماقت و غیر منطقیست. دریک مورد، تقریباً هر نتیجه گیری که اقدام سریع و یکسان را تضمین میکند نسبت به هر تا خیر طولانی آن شاید بهتر باشد؛ در حالی که در مورد دیگر، فیصله شاید برای مدت طولانی، ممکن برای یک عمریه تعریق افتد. ذهن تربیه شده آنست که درجه مشاهده، ساختن ایدیاه، استدلال، و آزمایش تجربی لازمی در هر واقعه خاص را به بهترین وجه بداند، و از اشتباهات گذشته در تفکر آینده خوب بیشترین استفاده کند. آن چی مهم است که ذهن باید برابر پر ابلمه احساس و در متودهای حل آنها ماهر باشد.

### استنتاج سیستماتیک:

در تفکر، رابطه بین شواهد و واقعیت وجود دارد. واقعیتها، معلومات و مواد خام تفکراند، به تعقیب آن پیشنهاد مفهوم مناسب می‌اید، مفهوم پیشنهاد شده یک طرح ذهنی، یک نقطه نظر عقلانی را عرضه میدارد، که در همه تفکریه هردو طرف، یعنی از معلومات قسمی و مغشوش به طرف یک پیشنهاد جامع و بر عکس از عالم به طرف حقایق خاص حرکت وجود دارد. یکی استنباط از کل به جزء یا زعلت به معلوم. و دیگری قیاس کل از جزء میباشد که تفکر هر دور ادرا ریمی گیرد. تفکریه معنی پر کردن یک خلا در تجربه، وربط دادن حقایق یا اسناد مجاز به هم دیگر است. شاید در استنتاج خود عجول و پیشنهادی که خوب

به نظر میرسد قبول کنیم، یاد رجستجوی عوامل بیشتر و مشکلات نوشیم تابدانیم که آیاتیجه گیری مادربراره پیشنهاد مذکور صایب است یا خیر. اگر ماتمام وضع را چنین فرمولبندی کنیم، معلومات و ارقام اصلی به فرضیه منطقی مبدل می‌شوند؛ عقیده نهایی یک نتیجه گیری منطقی یا معقول می‌باشد، نه پایان یک عمل انجام شده محض. فرضیه های قبلی به نام اساسات، بنیادها و مؤیدن‌نتیجه گیری نامیده می‌شوند، مابه صورت دوام داراز فرضیه به نتیجه گیری پایین و به سمت مقابل آن بالامیرویم. لهدان‌نتیجه گیری از فرضیه های قبلی آن نشأت می‌کند. مامیگوییم که فرضیه هاشامل نتیجه گیری، و نتیجه گیری شامل فرضیه هامیباشد. خلاصه استنتاج سیستماتیک به معنی شناخت ارتباطات متقابلی می‌باشد که به واسطه کشف و داخل نمودن حقایق و مشخصات نو، درین ملاحظات غیرمتشكل و گسیخته قبلی انجام می‌گیرد. استنتاج منطقی به معنی تمام پرسوه های که به واسطه آن مشاهده و جمعاًوری اطلاعات تنظیم شود تاشکل مفاهیم و تیوریهای تشریحی را کم کند. طرقی که به این منظور بکاربرده می‌شوند عبارت انداز؛ حذف آن چی که فریب دهنده و بیموداست به واسطه تحلیل. تاکید بر آن چی که مهم است به واسطه مقایسه. اعمار عمده شواهد و ارقام به واسطه تغییرآزمایشی.

### قضاؤت (تعییر حقایق) :

شخصی که در مسائل معین دارای قضاؤت خوب باشد، صرف نظر از سعادت یک شخص به مراتب زیاد تحصیل کرده و تربیت شده می‌باشد. واگرماکتب ماشگردان را با چنین سلوک ذهنی یعنی قضاؤت خوب در هر شرطه تربیه کنند نسبت به شاگردانی که صرف دارای انبوهی از معلومات یا تخصص بادرجهات عالی اندولی فاقد قضاؤت خوب باشند، کاربرگی را ناجم داده می‌باشند. قضاؤت خوب مربوط به استنتاج منطقی وبالنوبه مستلزم تفکر دقیقانه است. پس باید بدانیم که قضاؤت خوب چیست.

بین قضاؤت و استنتاج یک رابطه نزدیک وجود دارد. سه طرز العمل قضاؤت عبارت انداز، اول مناقشه بین دو ادعای مخالف در باره عین مستله. دوم یک پرسوه تعريف و سنجش این ادعاها و اوارسی حقایقی که به حمایت آنها گواهی دهد. سوم فیصله نهایی، و نیزیه کاربردن آن به حیث یک اصل یا قاعده برای فیصله آینده. حتی در مراجعته به حالت یا معلوماتی که به حواس ارائه می‌شود قضاؤت کاردارد؛ حذف یارد، انتخاب، کشف، یاروشن ساختن باید انجام گیرد تا به فیصله نهایی برسیم. در قضاؤت هوشیاری، انعطاف پذیری، کنجدگاری اساسی اند؛ جزئی بودن، سخت گیری، تعصب، بوالهوسی، که از عادات جاریه، رغبت شدید، و بی ملاحظگی ناشی می‌شوند، مهلک اند.

اندیشه هایه ارتباط قضاؤت، چیزی که در یک حالت مبهم چیزدیگری به حیث مفهوم آن قیاس شود. اگر این مفهوم علی الفور قبول شود، جایی برای تفکر عمیقانه نمی‌ماند، و نه برای قضاؤت اصیل. تفکری که بدون انتقاد خلاصه شود، جای آن را عقیده جزئی باتمام خطراتش می‌گیرد. ولی اگر مفهوم ارائه شده به تعویق انداخته شود تا ملاحظه و بازجویی شود این یک قضاؤت درستی خواهد بود. مامکث و فکر می‌کنیم، نتیجه گیری رابه تعویق می‌اندازیم تا به استنتاج کامل و دقیق تر برسیم. در این پرسوه پذیرش مشروط برآزمایش، مفاهیم به اندیشه هاتبدیل می‌شوند. و گفته می‌توانیم که یک اندیشه یک مفهوم است، مفهومی که به حیث یک وسیله قضاؤت به کاربرده می‌شود. پس ایدیابی که در یک آزمایش دقیقانه به حیث افزایرای حل یک پر اblem به کاربرده نشود یک ایدیابی اصیل نیست.

### تفکر عینی و مجرد :

باشندیدن کلمات چون میز، چوکی، داش، جاکت، نامهایی اندکه برای دانستن معنی آنها ضرورت به تفکریات عمیق نداریم.

معنی نامه‌اشیایی که ذهن بانگاه اول به آنها آشناست ایجاب فکرکردن نمیکنند بنام مفاهیم کانکریت یا مسلم یادمیشوند، وسپس پی بردن به روابط بین آنها آنچه که مانمیدانیم به نام مفاهیم مجرد دادمیشوند. برای یک فزیکدان یا کیمیادان مفاهیم اтом و مالیکیوں به کلی مفاهیم کانکریت یا مسلم شناخته شده اندبی آن که درباره معنی آنها فکرکننده کارمیبرند. ولی شخص عادی دراول باید چیزهای رابه خاطرآورده از قبل به آنها آشناست، واژیک پروسه بطي تعبیر و تفسیر بگذرد تابه مفهوم اтом و مالیکیوں آشناگرد. فرق مذکور روابسته به نموی عقلانی یک فرد است. آن چی که دریک مرحله نوم مجرداست، در مرحله دیگر کانکریت میباشد. بالشیاواصطلاحات که روزمره مستقیماً سروکار و آشنایی داریم چون سنگ، خانه، درخت، یامالیه، انتخابات، قانون وغیره، مفاهیم کانکریت اند. برخلاف، مجرد آنچه که نظریاتی است و با امورات عملی رابطه نزدیک ندارد. متفسکر مجرد (که صرف دانشمندش نامید) کسی که استفاده عملی در زندگی راعمدادر حساب نمیگیرد. به این ترتیب به جزدانستن به منظور دانستن چیزی برای تطبیق آن باقی نمیماند.

هرگاه تفکر، نه به منظور فکرکردن، بلکه به حیث یک وسیله برای غایه خوب یا خراب بکاربرده شود، این یک تفکر عینی و مشخص است. وقتی که تفکر صرف به حیث یک وسیله برای بیشتر فکرکردن بکار رود، این یک فکر مجرد است. از نظریک دانشمند نظری، یک ایدیا صرف به خاطر مشغولیت و اراضی فکری خود کفاست. از نظریک طبیب، یک انجینیر، یک هنرمند، یک بازرگان، یک سیاستمدار، یک اندیشه وقتی کامل است که برعلاوه در امور زندگی از آن استفاده به عمل آید. در حالات نورمال ضروریات عاجل زندگی برای اکثریت مردم اجباری اند، وظیفة اصلی آنها این است تا امور زندگی شان رابه وجه خوب به پیش بزنند تا آنقدر اهمیت داده نمیشود. ناچیز شمردن نظرگرایی از طرف مدیر عملی و موفق، به عقیده وی شاید بعضی چیزهای دار تیوری خوب معلوم شوند، ولی در عمل کار ندهند، وی عموماً اصطلاحات مجرد، نظریاتی، و عقلانی را مجازاً زهوشمندی بکار می برد. البته در بعضی حالات خاص این شیوه موجه است. ولی ناچیز پنداشتن تیوری به حیث مفهوم عام یا عملی آن در برجیرنده تمام واقعیت نیست. تیوری و عمل به صورت مطلق از هم جدایستند بلکه یک مسئله حدود، درجات و تعديلات آنهاست. انسانهای واقع‌عملی درباره یک موضوع برای کسب مفاد آن نقطه به نقطه دقیق فکر نمیکنند، چنان‌تنگ نظرانه در مورد استفاده عملی آن مشغول میباشند که سرانجام منجر به شکست خود میشوند. نیرو در عمل مستلزم وسعت بینش و تخیل است. مردم باید اقلالاً علاقه مندی کافی به تفکریه خاطر فکرکردن داشته باشند تا از محدودیتهای تفکر معمول و مرسوج رهایی یابند. علاقه مندی به دانش به منظور دانش، علاقمندی به فکرکردن به خاطر آزادانه فکرکردن ضروریست، تازنده‌گی عملی را زیست‌را و آن را غنی و پیشرفتی ترسازد.

از آنجاکه تفکر مسلم یا کانکریت به فعالیتهایی که با مشکلات موجوده بخورد موشروعملی میکند بکاربرده میشود، ماباید در مرحله اول کارزیادی خاصت‌ادر حرفه هایی که معمول و میخانیکی نیستند و ایجاب انتخاب و تطابق هوشمندانه و سایر وسایل میکنند انجام دهیم. حرفه های مناسب یافعالیتهای دوامدار، به شمول استفاده از مواد طبیعی، افزار، و انرژی، به نحوی انجام گیرد تا فکر رابه معنی آنها که چیست، چطور باید یک گارتاباط دارند و بیهده تحقق دادن اهداف آنها و ادارد؛ درحالی که صرف توضیح آشیابه صورت مجرد و بدون ارتباط عقیم و مرده باقی میماند.

هدف آموزش باید حفظ یک اثر متقابل متوازن بین هردو طرز تفکر مجرد و تفکر مسلم یا کانکریت باشد، تمایل فرد و استعدادهای طبیعی اور اراده نظرگرفته فلجه نشود. از هر فرصتی که در داخل فعالیتهای عملی برای انکشاف کنجدکاوی و حساسیت در برابر مسائل عقلانی آنها داشت میدهد باید استفاده شود. با تمایل طبیعی نباید بخورد خشن نمود، بلکه آن را وسعت داد. آنها یی که تمایل به موضوعات مجرد و خالص عقلانی دارند، فرصت‌ها و تقاضاها را برای تطبیق ایدیاها، برای ترجمه واقعیتهای سمبولیک به اصطلاحات زندگی اجتماعی و اهداف آن باید چندین برابر ساخت. هر انسان قابلیت هر دوره دارد، و هر فرد بیشتر موثر و راضی خواهد بود که اگر هر دو استعدادش با هم دیگر در فعل و افعال نزدیک و آسان انکشاف داده شوند.

## تفکرتجربی و علمی:

مساویازانکشاف متودعلمی، درتفکرتجربی نتیجه گیری هاوابسته بر عادتهایی اند که تحت نفوذیک تعدادتجربیات خاصی که خودبه منظورهای منطقی مرتب نشده بنایافته اند. طورمثال درنتیجه تجربیات مکرربی آنکه قوانین حرکات اجسام سماوی را بدانند، ازطرف عالمان آسیایی، ازروی مشاهدات مکرربیش بینهای دقیق ازوقوع کسوف و خسوف بعمل آمده است. درحالی که بسیاری نتیجه گیریهای تجربی قرباً درست اند؛ با آنهم تنها متودتجربی تشخیص تفریقی بین استنتاج راست و غلط کرده نمیتواند. فلهذا اکثر نتیجه گیریهای تجربی به عقایدغلط منجرمیشوند. و بالکشافات و تجربیات جدیدعقایدکهنه از اعتبارمیافتدند.

Clifford ، فرق بین مهارت عادی و تفکرعلمی راچنین ارزیابی میکند «مهارت یک شخص را قادر میسازد تاباعین حوالشی که قبل‌آیده است معامله کند، تفکرعلمی اور اقادرمیسازد تاباحوالد مختلفی که هرگز قبل‌آیده است معامله نماید.» وی در تعریف تفکرعلمی ادامه میدهد «تاتتجربیات کهنه رادرشرايط نومحیطی به کاربرد.»، عطالت ذهنی، تنبیلی، و محافظه کاری بی مورد از مضراتی اند که بامتدودتجربی ضمیمه میشوند، و تاثیرعمومی آن بالای گرایش ذهنی حتی نسبت به استنتاجهای غلط مربوط به آن خیمتراست. بنابراین مسئول بسیاری عقایدجزمی یادگماتیزم میباشد. چنین گرایش ذهنی در مقابل تغییر مقاومت نشان میدهد، و مخالفت به نوآوری اثرات مهلك برپیشرفت دارد، آنها یی که دست به اکتشافات نومیزند موربدگمانی و حتی اذیت قرار میگیرند. در تاریخ پیشرفت دانش بشری همیشه در مرحله تجربی روایات و اساطیریه آن ضمیمه گردیده اند؛ درحالی که اسرار وقوه های پوشیده مشخصه مرحله دوم آنست. نظریه ماهیت آنها این علل از مشاهده خطای خورند؛ پس ارزش توضیحی آنها به واسطه مشاهده و تجربه بعدی نه تائیدونه تردید میشوند. و به دکتورینی ارتقا میکنند که به او هام یاعقاید جزمی مبدل میشوند. در نتیجه بازجویی و تعمق خفه و منکوب میشوند. به حیث عقاید قبول شده بی چون درآمده، وفاداری به آنها شبوتی از خوب تبعه بودن میباشد. بی ارادگی، عطالت ذهنی، و محافظه کاری از خصایل اصلی عقلانی میگردد. عقاید مخصوصاً درباره طبیعت فردی و اجتماعی انسان هنوز از نوع تجربیست.

ازطرف دیگر در مقابل متودتجربی متودعلمی قراردارد. متودعلمی باکشف یک حقیقت کلی واحد جاگزین اتفاقات مکرریا متصل حقایق جداگانه جاگزین میشود، یعنی حقایق کلی یادداشت مشاهده را به پروسه های کوچکی که به صورت مستقیم قابل درک نیست جداییکند. اکنون با پیشرفتهای علمی آن چی که بامشاهده یک حقیقت کلی واحد معلوم میشود در واقعیت پیچیده است. دو طریقه برای شرایط مختلف وجوددارد، یکی توسعه متودتجربی مشاهده است. این طریقه مقایسه کردن نتایج یک تعداد زیاد مشاهداتی را که تحت شرایط مختلف به صورت تصادفی واقع شده اند، تا دریابیم که در موجودیت چی شرایط نتیجه ای واقع و در عدم آنها واقع نمیشود. سپس این شرایط خاص جانشین حقیقت کلی می شوند، یا به حیث قانون آن شناخته میشود. کلیدی که برای دانستن آن به کارمیرود. و دیگری طریقه تحلیلیست، که بامقایسه کردن واقعات هر چند ناقص به عمل می آید؛ این طریقه تاکه با شمارمعینی از واقعات متعدد ارائه نشود چیزی کرده نمیتواند. این متودپاسیف و متکی بر تصادفات بیرونی میباشد. بنابرعلویت متودفعال یا آزمایشی حتی تعداد کم مشاهدات شاید یک توضیح، یک فرضیه یاتیوری را پیشنهاد کند. سپس شاید ساینسدان بر اساس این پیشنهاد عمداً شرایط را تغییردهوی بیندکه چه واقع میشود. آزمایش وسیله مهم در استدلال علمی میباشد. طرز تفکر آزمایشی، یا استدلال علمی به این ترتیب یک پروسه تحلیل و سنتیزیاهم وابسته است. بعوض گرایش اتکای

محافظه کارانه برگذشته، برواج جاریه که متود تجربیست، داشتن اعتقاد برترقی از طریق تنظیم عاقلانه شرایط حاکم انعکاسی از متود علمی آزمایشیست. عقب گرایی متود تجربی؛ آینده نگری متود آزمایشی است. ضرورت اولی برای تفکر علمی اینست که فکر کننده از جبر تحریک حسی وعادت باید آزاد بود، واین آزادی شرط لازمی برای پیشرفت است. اگریه این خصوصیات حسی مشهود، رواجها و توقعات مختلف اجتماعی که سلوک فردی راثبیت میکند علاوه کنیم، در آن صورت بدی تابع ساختن پیشنهاد آزاد و متمربه ملحوظات تجربی واضح میگردد.

خلاصه، تعبیر اصطلاح تجربه شاید حمل به روش تجربی یا آزمایشی ذهن شود. آزمایش یک چیز جامد و سریسته نیست؛ این حیاتیست و بنابران در حال نماست. هرگاه به واسطه گذشته، رسم و رواج تحت نفوذ قرار گیرد، اکثر آمال مخالف معقولیت و تأمل میگردد. اما آزمایش حاوی تعمقی نیز میباشد که مارال محدوده نفوذ حواس، خواهشات نفسانی، و عنونه آزاد میسازد. آزمایش تمام آنچه را که افکار دقیق و نافذ کشف میکند شاید استقبال و جذب کند. واقعاً ظرفیه آموزش باید به حیث آزادی و توسعه آزمایش تعریف شود. پیش از این که فرد به واسطه تجربه منزوی و تجرید، سفت و غیرقابل تغییر گردد، و به حیث عادت ذهنی اش درآید، وقتی که هنوز انعطاف پذیراست تحت تعلیم گرفته شود. سلوک طفولیت معصومانه، کنجکاو و آزمایشیست؛ جهان انسان و طبیعت برایش نوامت. طرق مناسب تعلیمی این سلوک را کامل و صیانت میکند، از اله که از عادات جاری را که وفاقد نیروی جنبش به وجود نمیآید حذف میکند.

## تریبیه تفکر:

فعالیتهای مرحله ابتدایی مشکل اولی نوزاد است تابرجسمش کنترول و بامحیط فزیکی و اجتماعیش تطابق موثر داشته باشد. طفل باید هر چیز چون دیدن، شنیدن، گرفتن، توازن جسمش، خریدن، راه رفتن وغیره را یاد گیرد. حتی اگر این راست باشد که واکنشهای غریزی در انسان نسبت به حیوانات پائین بیشتر است، این هم راست است که تمایلات غریزی انسان بسیار ناقص تراند، وغلب آنها تا که به صورت عاقلانه با هم آمیخته و رهنمایی شوند کمتر قابل استفاده اند. یک جوجه به مجردی که از تخم میبراید به نول زدن و چیدن دانه میپردازد، که یک هماهنگی پیچیده چشم و سررا ایجاب میکند. یک کودک حتی تا چندماهگی چیزی را که میبیند گفته نمیتواند، و حتی بعد از آن چند هفته تمرين و آموزش کاردار دتایاد گیرد که آیاد استش به یک شی میرساند. به مرور زمان و با مشق و تمرین ها فعالیتهایش شعوری و انتخابی میشود. این فعالیتهای انتخاب شعوری و مرتب اند که تفکر را لوازمنوع ابتدایی است تشکیل میدهند.

درحالی که کنترول براعضای جسمش برای همه انکشافات بعدی و پرورش نیروی فکری طفل مهم است، وازیکاربردن دستان و پاهایش و ازانچی که میبینند و میشنوند لمس و میچشد از ارتباط و تعبیر آنها حظ میبرد و توأم به آن دریک نیم سالگی ذکاوت ش نمومیکند، این زمانیست که طفل بیشتر مشکلات اولی استفاده از عضویت خود فایق می‌آید، به ذات خود از دلایل کافی اند که انکشاف کنترول جسمانی نه تنها فزیکی بلکه یک انکشاف عقلانی نیز میباشد. هر چند که طفل در ماهات اولی اصل مصروف آموختن میباشد تا جسمش را استعمال کند تا خود را با شرایط فزیکی به طریق راحتی انطباق دهد تا شیارابه صورت ماهرانه و موثر استعمال کند، با وجود آن انطباقات اجتماعی بسیار مهم اند. طفل به ارتباط والدین، پرستار، برادر و خواهر، علایم گشتنگی ورفع ناراحتی، روشنی، رنگ، صدا و غیره رامی آموزد. تماس ش با اشیای فزیکی که توسط اشخاص تنظیم میشوند، و بیزودی آنها را در بین تمام اشیابه حیث اشخاص مهمی که به آنها سروکار دارد تشخیص میکند. بال انکشاف گپ زدن (معمول از درسال دوم) معاشرت طفل بادیگران، پاورقی حیات ذهنی و راتشکیل میدهد که در چهار یا پنج سال اول طفولیت بیرون نویس میشود. شاید سالها، قرنها و نسلها از اختراعات و پلان گذاری

درانکشاف و چگونگی شغل و کارکلاتهای آنها گذشته باشند که ماحول طفل را تشکیل میدهد. باز هم فعالیتهای آنها برای طفل تحریکات مستقیم اند. و آنها جزو محیط طبیعی وی میباشدند. انکشاف ذهنی وی باتحریکات حواس فزیکی و واکنشهای توأم میباشد. تقلید از کلانهایی کی ازوسایلیست که به واسطه آن فعالیتهای کلانهایه حیث تحریکات دلچسپ، متنوع و پیچیده دررشد سریع فکری طفل اهمیت بسیار دارد. با وجود آن، صرف تقلید به تفکر صعود نمیکرد، اگر واقعاً مانند طوطا از اعمال ظاهری دیگران میآموختیم، هرگز فکر نه میکردیم، ونه به مفهوم چیزی که انجام داده بودیم میدانستیم. از نظر مریبان و روانشناسان کاپی کردن سلوک دیگران صرف به واسطه تقلید کسب میشود، ولی یک طفل ندرتابه واسطه تقلید شعوری میآموزد، یعنی تقلیدی یک عمل غیرشعوریست نه نقاط نظر خودش. گفتار، کردار و حرفه دیگران نظریه بعضی انگیزه های طبیعی خودش آن که مورد پسندش واقع گردیده انجام میدهد، ولی به آن محدود باقی نمیماند. طفل به پیروی از اهداف خودش، متوجه مردم دیگر و حوادث طبیعی میشود، الهامات بیشتری برای تحقق دادن آنها بدست آورده و با آزمایش های مکرر بعضی از آنها را مطابق مرام خود انتخاب میکند. به این ترتیب طفل از یک مرحله تقلیدی به تفکر فعال داخل شده کلانهای رشد عقلانی وی رول به سزای ایفای میکند.

### زبان و تربیه تفکر:

زبان به حیث افزاییک رابطه نزدیک با تفکر دارد، این که زبان برای تفکر ضروریست یک مسئله قابل بحث است. درباره رابطه زبان و تفکر سه نظر وجود دارد: اول، این که تفکر و لسان عین چیز آنند. دوم، کلمات لباس تفکراند که تنها آن را منتقال میدهد. سوم، در حالی که زبان تفکر نیست بلکه برای تفکر همچنان برای مراوده و مکاتبه آن لازم است. این که تفکر بدون زبان ناممکن است باید گفت که زبان صرف گفتن و نوشتن نیست، بلکه بیشتر از آنست. ادایا، تصویرها، مجسمه ها، تمثالهای بصری حرکات و اشارات انگشت و هر چیزی که شعور آباهی حیث یک اشاره به کاربرده میشود، منطقاً زبان است. وقتی میگوییم زبان برای تفکر ضروریست باید گفت که اشارات نیز ضروری اند. تفکر نه تنها با اشیای آشکار بلکه با مفاهیم، و اشارات آنها نیز معامله میکند؛ و مفاهیم برای این که دانسته شوند باید در موجودات قابل حس و بخصوص مجسم شوند. اشیابدون مفهوم چیزی به جز تحریک کورکورانه یا متابع تصادفی در دولت نیستند. چون مفاهیم خودشان قابل لمس نیستند، باید بعضی اشیای اموجود فزیکی ضمیمه شوند، پس برای آنها عالیم و سمبولهای کاربرده میشوند. تشكل منطقی مفاهیم مربوط به اشارات است. اشارات نه تنها دلالت به مفاهیم خاص یا منفرد میکنند، بلکه آنها در ارتباط با یک دیگر و سایل مفاهیم گروپی نیز میباشند. کلمات نه تنها نامهای االقابل مفاهیم منفرد آنند؛ بلکه آنها جملاتی را نیز میسازند که در آن مفاهیم به ارتباط یک دیگر مت Shankل میشوند و بنام ارتباط منطقی یاد میشود. وقتی که میگوییم «آن کتاب یک قاموس است»، یا «آن روشنی خیره در آسمان از شهاب ثاقب است»، مایک ارتباط منطقی را ظهار میکنیم – یعنی یک عمل تعریف و تصنیفیست که مواردی شیی فزیکی به قسمت منطقی جنس و نوع، و اوصاف ذاتی اشیام را میروند. مطالب، جملات، باتجزیه و تحلیل فرضیه های مختلف با مفاهیم مختلف، عین ارتباط به قضاوتهای دارند، و طوری که کلمات مشخص مطلب یک جمله را افاده میکند، یک جمله عیناً در مباحثه متعاقب حاکی از یک مطلب کلی بزرگتر است که در آن وفق میکند.

آموختن به معنی آموختن اشیا نیست، بلکه معنی اشیاست، پرسه که به کاربردن علامات، یا زبان به مفهوم عام آن راحتوامیکند. خود سمبولهای مانند سایر اشیا، موجودات ویژه، فزیکی، و قابل درک اند. معنی کلماتی که با اشیاء ارتباط ندارند به ذات خود اهمیت قابل فهم را لذت میدهند. عطالت تفکری باعث میشود تا افراد اندیشه های را که مورد قبول عام اندیبدون بازجویی و آزمایش بپذیرند. به این ترتیب اندیشه های دیگران طوری که در لسان مجسم شده اندجا گزین اندیشه های

خودیک شخص میشوند. به کاربردن مطالعات و متودعلم زبانشناسی که ذهن انسان را در مرحله دست آوردهای ماضی متوقف سازد، تا زیارت جویی واکنشاف نوجلوگیری کند، تامرجع معتبرستی راعوض مرجع حقایق و قوانین طبیعی قرارداده، تافردرابنابرنتیجه گیری دست دوم دیگران به سویه یک پارازیت زنده پائین آورد، این چیزها منبع اعتراض اصلاح طلبان علیه تفوق زبان در مکاتب گردیده اند.

### استعمال زبان در سیستم آموزشی:

زبان با آموزش ارتباط دوگانه دارد. ازیک طرف زبان به صورت دوامدار در تمام دروس هم چنان در همه مضامین اجتماعی مکتب به کاربرده میشود؛ از طرف دیگرزبان یک منظور مشخص مطالعه است. ماباید تنها استعمال عادی زبان را مدنظرگیریم، چون که تاثیرات آن بالای عادتهای تفکر نسبت به مطالعه شعوری به مراتب عمیقتراند. به قول معروف که «زبان بیانگر تفکراست» دلالت بر نصف واقعیت میکند. گرچه زبان فکر را باز میدارد ولی نه در درجه ای اول، نه حتی در اول به طور شعوری. انگیزه اولی برای زبان اینست تا الز طریق ابراز خواسته ها، احساسات و افکار خود بر فعلیتهای دیگران نفوذ گذارد. استفاده دو مشتمل، تابیش تربا آنها داخل روابط نزدیک قابل آمیزش گردد. و بکاربردن زبان به حیث یک وسیله انتقال شعوری افکار و دانش، شکل سومی و نسبتاً مؤخر آنست. بگفته جان لاک، «کلمات استعمال دوگانه دارند. یکی مدنی و دیگر شفسی. با استعمال مدنی یا معمولی آنها یعنی تفاهم و تبادل افکار و ایده‌ها در گفتگوی عادی راجع به امورات روزمره زندگی. با استعمال فلسفی کلمات، منظور انتقال اندیشه های دقیق اشیا، و باز پیشنهادهای حقایق مسلم به کاربرده میشوند». لهذا گفتار شفاهی و تحریری شاگرد که اصل‌آباهه منظور عملی و اجتماعی به کاربرده میشود باید هنما بی شدت تدریجی به یک وسیله شعوری انتقال داشت مبدل گردد.

### مشاهده و معلومات در تربیت ذهن:

تفکریک تنظیم موضوع اصلیست چیزی که دلالت به کشف آن میکند. تفکر مجزا از مرتب کردن موضوع اصلی وجودی نمیداشته باشد چون جذب غذا که مجزا از هضم بوده نمیتواند. اگر موضوع اصلی به طور بسیار ناکافی و بی‌اضافه از حد تهیه گردد، و اگر یه شکل نامرتب و یادگار نوشته های مجاز اداده شود، تاثیرش بالای عادتهای تفکر تعیین کننده است. اگر از مشاهده شخصی و مکاتبه معلومات دیگران (چی در کتابهای ایجاده) به صورت درست استفاده شود، نصف نبرد منطقی برده میشود، زیرا آنها چینلهای کسب موضوع اصلی اند.

در هریکی از عقاید ما، حتی در عقاید بسیار شخصی ما، در معرفت دست اول ما، بسیاری از آن چی که از مشاهدات واستنتاجهای دیگران شنیده یا خوانده ایم به صورت نامحسوس داخل گردیده اند. با وجود توسعه بزرگ مشاهده مستقیم در مکاتب ما، قسمت اعظم موضوع تعلیمی از منابع دیگر چون کتاب درسی، لکچر و تبادل معلومات (نقل از دیگران) استخراج میگردد. این یکی از مهمترین مسئله تعلیمیست تا خوبترین استفاده منطقی در آموزش از طریق نقل از دیگران باید به عمل آید.

آموزش به مفهوم اصلی اش انتقال واللاح تدریجی نتایج مشاهدات دیگران است. پس مشکل در اینجاست که چگونه آن را به یک چیز مفید و بالرتش عقلانی مبدل ساخت. موادی که از تجربه های دیگران تهیه شده بنام مدرک یاد میشود، و آن معلوماتیست که به واسطه دیگران عرضه میگردد تا به واسطه قضاؤت خودیک شخص درسیدن به یک نتیجه بکاربرده شود. سوال در اینجاست که آیا مابا موضوع اصلی که توسط کتاب درسی و معلم تهیه شده اندچی معامله کنیم، تا که آن را در دیگر مواد تحقیقی برای تفکر عمیق گرفت نه به حیث مواد تیار و ساخته شده عقلانی آن طوری که عرضه شده پذیرفت

وبلغ کرد؟ در جواب این سوال باید گفت، که تبادله مواد ( بواسطه نوشتگات، سخنرانی، یا اشارات) ضروری است، در صورتی که به واسطه مشاهده شخصی به آسانی حاصل شده نتواند.

دوم موادرسی باید به طور تحریک کننده ارائه شوند، نه به شکل عقاید قبول شده جزئی و محجر. وقتی که شاگردان به این فکر شوند که هر رشتة مورد مطالعه به صورت قطعی بررسی شده است، که دانش درباره آن کامل و نهاییست، شاید آنها شاگردان مطیع باقی بمانند، ولی آنها دیگر دانشجویان نیستند. شاگرد باید به صورت اصیل فکر کرد، اصالت فکری بالاستفاده از مشاهدات و نظریات دیگران تضادی ندارد، اصالت به معنی دلچسبی شخصی در پرسش، ابتکار شخصی برای فکر کردن بر پیشنهادات دیگران، و آنها را صمیمانه تعقیب و آزمودن است تا به یک نتیجه رسید. به عبارت دیگر «خودت فکر کن» از مغز خود کارگیر، جهان طبیعی و ذهنی خود را توسعه بده.

سوم موادی که به شکل معلومات تهیه می شود باید در برابر سوالی که برای تجربه خود شاگرد مهم است وارد باشد. آموزش مضمون اصلی که در هیچ یک از پر ابلم که از قبل در تجربه مهیج خود شاگرد مناسب نباشد، ویابه طریقی ارائه نگردد تا سبب برانگیختن سوالی شود، برای منظور عقلانی بیشمرحتی بدترین است. در آن صورت در پروسه تعمق داخل نمی شود. یک چیزی به وجود آید که در جهان جدایگانه زندگی کنند، یکی جهان تجربه بیرون مکتب، و دیگری جهان کتابهای دروس.

## یک نتیجه گیری عمومی:

مامیخواهیم تاب بررسی خود را که چطور فکر کنیم و چطور باید معقولانه فکر کنیم، بالارائه بعضی عوامل تفکر که باید یک دیگر را بیلاس کنند، مگر همواره چنان تجربه می شوند که با هم دیگر در تعاون باشند تا باز جویی را باتعمق و موثر سازد، علیه یک دیگر عمل می نمایند به پایان رسانیم.

یک مفهوم اصطلاح (دانسته شد) یعنی چیزی که برآن توافق کلی حاصل و بدون ارایه دلیل به صورت غیر شعوری قبول شده باشد. اگر دریک مسئله بین دونفر اختلاف نظر وجود داشته باشد، با بررسی مقایسه فرضیه های ارائه شده هر کدام آنها، آن چی که به صورت غیر شعوری قبول شده بودروشن و تصریح می گردد و شعوری ساخته می شود. به این طریق ریشه سوی تفahم از بین برده می شود. بعضی چنین ریتم یا وزن غیر شعوری و شعوری در تمام تفکر مشمود خیل می باشد. دقیق فکر کردن یعنی به صورت شعوری به بررسی سابقه و ریشه یک مسئله پرداختن است. برای نیل به توازن و سنج این دو مرحله حیات ذهنی کدام قاعدة خاصی وضع شده نمی تواند. هیچ دستوری که عیناً در کدام نقطه عادت و گرایش خود به خودی غیر شعوری کنترول شود تجویز شده نمی تواند تا واضح نسازیم که در آن به چه مطلبی اشاره شده است. و نه کسی به تفصیل گفته می تواند که تا چه اندازه بازرسی تحلیلی و قاعدة سازی به پیش برده شوند. ما گفته می توانیم تا ندرازه به پیش برده شوند تا یک فرد بداند که مقصدش چیست و تفکر خود را هنمایی کرده می تواند. تا ندرازه که منشأ ادراک یا استدلال غلط را در بین دو موظف آن باشد، و بالای پرسه تحقیق قدرت نفوذی اکنترول داشته باشد. یکی از مهمترین وظایف تعلیم این خواهد بود تا یک نوع ذهنی را تربیه کند که شایستگی ادامه توازن غیر شعوری و شعوری را داشته باشد، و افزایده روی در متوجه های تحلیلی احتراز شود. در مرحله ابتدایی آشنایی به یک موضوع، به ذهن غیر شعوری کنترول نا شده شاید اجازه داده شوتابه یک اندازه کافی رولی در آن بازی کند؛ در مرحله بعدی توضیح صریح و تجدید نظر شعوری شاید تشویق گردد.

غیر شعوری خود بخودی و تازه گی میدهد، شعوری ایقان و کنترول.

طوری که آسان و مانوس مترادف است، همچنان نامانوس و مشکل بایک دیگر معادل است. آن چی بسیار زیاد آسان است

حاجت به پژوهش ندارد؛ و آن چی بسیار زیاد مشکل است پژوهش آن نومیدکننده است. ضرورت اثربال قریب و بعید مستقیماً تابع طرز تفکر است. با تفکر، یک چیز حاضر قیاس و دلالت به یک چیز غایب می‌کند. از همان قراریک چیزمانوس مگر که تحت بعضی شرایط غیرعادی ارائه شود، نه ضرورت به تفکر جدی دارد و نه تقاضابرای دانستن غایب می‌کند. همچنان اگر موضوع ارائه شده به کلی نامانوس باشد، هیچ اساسی که برای فهمیدن آن قابل استفاده باشد وجود ندارد. ضرورت برای تخیل و مشاهده هردو، در هر ابتکار ذهنی نشان دهنده جنبه دیگر عین اصل می‌باشد. وظیفه مناسب تخیل رویاها واقعیت‌های است که تحت شرایط موجود ادراک حسی ارائه شده نمی‌تواند. هدف آن بینش روش از دور، غایب، مبهم است. تخیل مشاهده را مکمل و عمیق می‌سازد؛ تنها وقتی که به وهم مبدل گردد، در آن صورت جانشین مشاهده شده وقدرت منطقی خود را لذت میدهد. مشاهده عرضه کننده نزدیک، و تخیل از بعید و دور دست است.

یک مثال نهایی از لزوم توازن بین قریب و بعید در ارتباط بین ساحة محدود تجربه خودیک فرد که در اثر تماس اشخاص واشیابه دست می‌آورد، و تجربه وسیع نسل است که آن را با طریق مراوده کسب می‌کنندیده می‌شود. آموزش همیشه خطر فروختن تجربه حیاتی و لومحدود خود شاگرد، درباتلاق انبوهی از مواد معلوماتی دارد.

ارائه واقعیت‌هادر تدریس به حیث واقعیت‌های تیار و آماده شده، جایی برای قوه تخیل باقی نمی‌گذارد. واقعیت باید طوری ارائه گردد تا خیل را تحریک کند. به گفته معروف که آموزش یک هنر و معلم یک هنرمند است. نظریه ادعای خود معلم مقام وی به حیث یک هنرمند به واسطه شایستگی اش در پرورش دادن سلوک هنرمند را نهایی که تدریس می‌کند، چی نوجوان چی اطفال خور داند، اندازه گیری می‌شود. بعضی هادر تحریک شوروذوق، در تبادل و تفاهم ایدیاهای بزرگ، دراستخراج انرژی نهفتة شان نایل می‌شوند. و معلمین دیگر در تمهیلات تربیتی، مهارت، در مضموم انتخاب تختیکی، موفق می‌گردند. که البته هر دوی آن خوب اند. ولی تاکه وسعت نظر ذهنی، قدرت تشخیص ارزش‌های نهایی، یک احساس برای اندیشه‌ها، برای اصول، ضمیمه این تربیه نشود، درنتیجه خدمهارت هدف نهایی خواهد بود. چنین اسلوبهای مهارت تختیکی، نظریه حالات، شاید خود را به حیث زیرکی و هوشمندی در برآوردن منفعت شخصی، در خدمت به دیگران، یا چون کاریکوتواخت خسته کن بدون تخیل جلوه دهد. هدف الهام بخش و وسائل تطبیقی هر دو را به صورت هماهنگ با یک دیگر پرورش دادن مشکل و پاداش معلم است.

## How We Think

By John Dewey, Published 1991 by Prometheus Books N.Y